

تأملی در راهکارهای صیانت از فرهنگ در آموزه های دینی و نقش دین در

فرهنگ سازی جامعه

مسعود طالبی مقدم^۱، بهنام عباسی اول^۲

^۱ دکتری علوم و قران و حدیث دانشگاه قران و حدیث قم (نویسنده مسئول masoud.t.m1990@gmail.com)

^۲ مدیر گروه معارف و تربیت اسلامی دانشگاه فرهنگیان

چکیده

اسلام با فراخواندن بشر به سوی باورها، ارزش‌ها و هنجارهای توحیدی، بر آن است که جامعه و فرهنگ جهانی واحدی تشکیل دهد؛ فرهنگی که مبتنی بر فطرت مشترک انسانی است. از منظر اسلام، حیات و تکامل حقیقی انسان در گرو حیات فکری و فرهنگی اوست. از این‌رو، از یک سو، برای حفظ حیات و هویت فرهنگی، بر نفی بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های غیر توحیدی تأکید می‌ورزد و از سوی دیگر، با نفی عصبیت‌های نژادی، جاذبه و دافعه اجتماعی و فرهنگی مسلمانان را در جهت فطری و الهی هدایت می‌کند. پژوهش حاضر بر آن است که به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به بررسی نقش دین در فرهنگ سازی جامعه پرداخته و راهکارهای صیانت از فرهنگ را از نظرگاه آموزه های دینی، تبیین نماید. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که فرهنگ، همواره با انبوهی از شرایط دگرگون در فرآیند حیات خود روبه روست و در شرایط ناهمسان، نیازهای تازه‌تری سر برآورده، پاسخ می‌طلبد. از این‌رو، برای این‌که دین بتواند با نظریه‌پردازی‌های اجتماعی و فرهنگی کارگشا، حضور دائمی خود را در شرایط متحول زندگی بشر حفظ کند، سازوکارهای اساسی همچون پیروی از قوانین الهی، تشکیل حکومت و رهبری صالح، عدالت گستری، برقراری وحدت در جامعه، جهاد، خودباوری و خودکفایی در تمام زمینه‌ها، مقاومت فرهنگی را در خود تعبیه کرده است. مفهوم شناسی واژگان فرهنگ، دین، تمدن، صیانت و فرهنگ اسلامی؛ ریشه شناسی فرهنگ؛ نسبت شناسی دین و فرهنگ، نقش دین در فرهنگ سازی جامعه و راهکارهای صیانت از فرهنگ از نظرگاه اسلام از موضوعاتی است که پژوهش حاضر به آن پرداخته است.

کلید واژه ها: دین، فرهنگ، صیانت، فرهنگ سازی، آموزه های اسلام.

۱- مقدمه و بیان مسئله

فرهنگ ملی هر سرزمینی، دارای خصوصیات و ویژگی‌های خاص آن سرزمین است که تحت عناصر تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، عقیدتی و کلیه‌ی آن خصوصیات که رنگ و بوی خاصی دارد و به آن ملت هویتی متفاوت از دیگران می‌دهد، شکل می‌یابد. فرهنگ ملی از پایه‌های استقلال ملی است و بر مردم آن جامعه است که از فرهنگ خود مادامی که در چارچوب ارزشهای اصیل الهی است، همانند سرزمین خود، دفاع کنند. گرچه همه‌های فرهنگی دشمنان فرهنگ ما را مورد هدف قرار داده، لذا لازم است تا با ترویج فرهنگ ملی و فرهنگ اصیل اسلامی به عنوان یک ضرورت در مقطع کنونی، با این همه‌ها مقابله کرد. ترویج فرهنگ ملی و اصیل اسلامی یک وظیفه همگانی است و باید عموم مردم و مسئولان در این راستا تلاش نمایند. و دران کوشا باشند. رشد و تعالی فرهنگ ملی، بیش از هر چیز نیازمند تحول بینشی در مفاهیم مکتبی و فلسفی و ارزش‌ها است. جهان بینی اسلامی، پایه و اساس شکل‌گیری انقلاب اسلامی است و به همین جهت پس از انقلاب، تلاش بر این بود تا مجموعه نظام‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی، بر اساس مبانی مکتبی و فلسفی این نظام ارزشی پی‌ریزی شود. البته کلیات نظام فرهنگی جامعه، پس از پیروزی انقلاب بر اساس این مبانی پی‌ریزی شد؛ لکن طراحی جامعی برای تحول فرهنگ ملی، مطابق ارزش‌های آن صورت نگرفت. گرچه در بخش ساختارهای اجتماعی، مفاهیم فلسفی، اقتصادی و سیاسی متناسب با درون داده‌ها، رشد نیافته است اما به لحاظ کمتر شدن فاصله طبقاتی، رفتارها و ارزشها با سرعت بیشتری، در بستر جامعه نفوذ کرده است. پس از پیروزی انقلاب، این رفتارها و ارزش‌های فرهنگی، در جهت رشد و بالندگی انسان قرار گرفت و در نتیجه فرهنگ ملی در بستر غیر طبقاتی جدید خود، از درون داده‌های ارزشی بیشترین بهره را برد.

برای فرهنگ از زوایای گوناگون تعریف‌های متعدد شده است؛ برخی نویسندگان مجموعه تعاریف فرهنگ را در شش دسته طبقه‌بندی کرده‌اند: ۱- تعاریف تشریحی ۲- تعاریف هنجاری ۳- تعاریف ساختاری ۴- تعاریف تاریخی ۵- تعاریف روانشناختی ۶- تعاریف تکوینی (آشوری، ۷/). اگر منظرهای گوناگون را به لحاظ عینیت و وجود واقعی فرهنگ در یک نقطه مشترک کنار هم بگذاریم، شاید بتوان گفت نقطه مشترک همه آنها عبارت است از باورها و ارزش‌ها به علاوه مظاهر و تجلیات آن دو (هنجارها، سنت‌ها، نمادها، فنون، هنرها و ...) در عینیت زندگی انسان. صیانت از فرهنگ گرچه می‌تواند با تلاش فکری و توشه عقلی انسان‌ها صورت گیرد، اما بدون استمداد از منبع الهی و فرا انسانی، که فارغ از محدودیت‌های ذهنی و احساسی به کلیت زندگی و گستره تجلیات فکری و روانی انسان‌ها بنگرد و به کژی‌ها و کاستی‌های آن آگاهی داشته باشد، کاری ناقص و نافرجام می‌نماید؛ زیرا فرهنگ محصول انسان است و کژی‌ها و کاستی‌هایش نیز معلول وی خواهد بود و عاملی که سبب نقصان است، نمی‌تواند به طور کامل و جامع سبب کمال باشد، اگر چه به صورت جزئی و موردی این توانایی را داشته باشد. (طباطبایی، ۱۳۱/۲)

از این رو قرآن کریم، فرستادن پیامبران را برای بشریت به عنوان «اتمام حجت» یاد می‌کند؛ (رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء/۱۶۵) «پیامبرانی که بشارت‌گر و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهبانه و] حجّتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.» بنابراین، اگر دین الهی، عامل اصلی و اصیل صیانت از فرهنگ بشر دانسته شود، سخنی دور از واقع نیست. چنان که رسالت و هدف اساسی ادیان الهی که هدایت و راهبری بشر به سوی کمال و تعالی فکری و اخلاقی معرفی شده است نیز مؤید همین واقعیت است.

فرهنگ های غیر الهی به سان فرهنگ عرب زمان نزول قرآن، گسیخته ای از حق و باطل اند؛ حق از آن جهت که از ادیان الهی متأثر بوده اند و باطل از آن جهت که آن فرهنگ الهی با خرافات و علایق مغایر با خواست شرایع الهی، مخلوط شده است. قرآن کریم ضمن ارائه فرهنگی فراگیر و پایه دار، با فرهنگ موجود و به طور کلی فرهنگ های بشری برخوردی متناسب دارد؛ بدین ترتیب که عناصر حق را تأیید کرده و عناصر باطل را به نقد کشیده، برای آن ها - چنانچه لازم بوده - جایگزینی مناسب ارائه کرده است. عناصر فرهنگ ساز قرآنی در آیات بسیاری به تصویر کشیده شده و نمونه های عینی آن نیز گاه ارائه شده است.

نوشتار حاضر در پی آن است تا با بررسی نسبت بین دین و فرهنگ و تبیین نقش دین در فرهنگ سازی جامعه؛ با الهام گرفتن از آموزه های دینی، راهکارهای صیانت از فرهنگ را بدست آورد.

۲- مفهوم شناسی

۱-۲- فرهنگ:

“فرهنگ” واژه ای فارسی و مرکب از دو جزو “فر” و “هنگ” است. “فر” به معنای شکوه و عظمت و اگر به عنوان پیشوند به کار رود به معنای جلو، بالا، پیش و بیرون است. “هنگ” از ریشه اوستایی سنگ به معنای کشیدن، سنگینی و وقار است. واژه مرکب “فرهنگ” به معنای بیرون کشیدن، بالا کشیدن و برکشیدن است. اصطلاح فرهنگ دارای معانی و مفاهیم متنوع است و در سیر تاریخی خود، معانی مختلفی را به (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ دوم، ۱۴۰۳ق) خود گرفته است از جمله: ادب، تربیت، دانش، معرفت، مجموعه آداب و رسوم و آثار علمی و ادبی یک ملت، کتاب لغت، نیکویی، پرورش بزرگی، فضیلت، شکوه مندی، هنر، حکمت، شاخ درختی که زیر زمین خوابانند و بر آن خاک ریزند، و نیز تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، مکتب و ایدئولوژی. (صاحبی، محمد جواد، مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران (مجموعه مقالات)، ج ۱، ص ۶۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴ش)

به دیگر سخن، فرهنگ، از جمله کلی ترین و فراگیرترین مفهوم ها در علوم اجتماعی بوده که تعریف های متعددی از آن ارائه شده است. در لغت به معنای ادب، دانش، علم، معرفت است. (معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۲، واژه فرهنگ) در اصطلاح علوم اجتماعی گفته شده است: فرهنگ یعنی علم و ادب، آداب و سنن، امور متداوله در میان هر قوم و ملت - اعم از علوم، رسوم، آداب و سنن - که آحاد مردم آن قوم به دریافت و عمل به آنها پایبند بودند. (حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، ج ۸، واژه فرهنگ) و یا فرهنگ عبارت است از مجموعه علوم، دانش ها، هنرها، افکار و عقاید، اخلاقیات، مقررات و قوانین، آداب و رسوم. (سعیدیان، عبدالحسین، دائرة المعارف نو، ج ۴، واژه فرهنگ)

دو انسان شناس امریکایی به نام های “کروبر” و “کلاکن” ۱۶۴ تعریف از فرهنگ را گرد آورده و در کتاب خود به نام “فرهنگ بازبینی سنجش گرانه مفهوم و تعریف ها” (۱۹۵۲) گنجاینده اند. فرهنگ کمیت در هم تافته ای است شامل دانش، دین، هنر قانون و اخلاقیات آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی که آدمی چون عضو (member) از جامعه به دست می آورد. (همان، ج ۲، ص ۱۵۳)

استاد محمد تقی جعفری در کتاب «فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو» پس از بررسی تعریف‌های فرهنگ از دیدگاه ۲۴ کتاب لغت و دایرة المعارف مشهور در بین اقوام و زبان‌های مهم جهان می‌نویسد: «تحقیق در تعریف فرهنگ از دیدگاه مشهورترین دایرة المعارف‌ها و بعضی منابع جامعه‌شناسی، بیشتر برای اثبات این حقیقت است که نشان دهیم وجود تکامل انسانی در معنای حقیقی «فرهنگ» در میان جوامع به عنوان کیفیت یا شیوة بایسته و شایسته حیات بشری، تضمین شده است و اگر عده‌ای از خودخواهان، سودگران یا پوچ‌گرایان بخواهند فرهنگ را تا حد یک بهشت پدیده‌های مبتذل تنزل دهند و نام آن را فرهنگ بگذارند، مبتنی بر حقیقت نبوده و ریشه‌ای ضد انسانی دارد، اما آنچه موجب بروز تعاریف متعدده شده است تنوع دیدگاه‌های محققان و صاحب نظران در تفسیر مفهوم فرهنگ با امعان نظر در اصل تکاملی آن بوده است». ایشان نمونه‌هایی را در زبان فارسی، برای تعریف لغوی «فرهنگ» ذکر نموده و سپس از زبان فرانسه هم مثالی را آورده، آن گاه فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: «فرهنگ عبارت است از کیفیت یا شیوة بایسته و شایسته برای آن دسته از فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در «حیات معقول» تکاملی باشد». (نقل از صاحبی، محمد جواد، مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران، ج ۱، ص ۶۱ و ۶۲) گروهی از جامعه‌شناسان عقیده دارند «فرهنگ» تفکر جمعی جامعه است که در پدیده‌ها و رفتارهای اجتماعی تجلی می‌یابد و تمامی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، مادی و معنوی را متأثر می‌سازد. (همان، ج ۲، ص ۱۵۴)

۲-۱-۱- مفهوم فرهنگ در آیات

با توجه به این که نزول قرآن برای تغییر و تبدیل فرهنگ جاهلی (چه در ابعاد مادی و چه در ابعاد معنوی) بوده است. از این رو در برخی آیات واژه‌هایی استعمال شده است که با مفهوم فرهنگ با آن بیانی که از آن مفهوم در یادداشت قبل آورده شد، قرابت زیادی دارد. به عنوان مثال در برخی موارد خداوند متعال در قرآن کریم از فرهنگ به عنوان «حکم جاهلیت» یاد کرده است و در این خصوص می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟». (مائده/۵۰) یکی از فرهنگ‌های غلط در دوره ی جاهلی این بود که برخی از یهودیان، هرگاه فرد ضعیفی مرتکب خطا و اشتباهی می‌شد او را مجازات می‌کردند، و هرگاه یکی از اعیان و اشراف، مرتکب خطایی می‌شد، از کيفرش خودداری می‌کردند، از اینرو به آنان گفته شد: آیا شما حکم جاهلیت (یعنی بت پرستان) را طلب می‌کنید، در حالی که شما پیروان کتاب آسمانی هستید؟ (طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان - تحقیق رضا ستوده، ج ۷، ص ۶۸، تهران، انتشارات فراهانی، چ اول، ۱۳۶۰ ش) به همین جهت قرآن کریم در مبارزه با این حرکت ضد فرهنگی، از این واژه استفاده کرده است؛ البته باید به این نکته نیز توجه داشت که در موارد زیادی از این الفاظ و واژه‌ها برای مبارزه با فرهنگ جاهلی در قرآن و روایات استفاده شده است؛ و این بدان معنا نیست معنا و مفهوم حقیقی «فرهنگ» در آیات همین است. بلکه هدف از ذکر آیاتی که در راستای مبارزه با فرهنگ غلط جاهلی می‌باشد، بیان یک مفهوم معادل برای معنای فرهنگ در آن زمان می‌باشد، نه معنای حقیقی آن.

در برخی از آیات واژه ی «سنت» برای تبیین فرهنگ یک قوم یا یک جامعه به کار رفته است، مانند آیه ۱۳۷ سوره ی آل عمران که در این آیه شریفه آمده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت؛ (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند؛ که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در

روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟!». (آل عمران/۱۳۷) مرحوم علامه طباطبایی در تبیین این آیه ی شریفه می‌گوید: «کلمه «سنن» جمع سنت است، که به معنای طریقت و روشی است که باید در اجوامع بشری سیر شود، و این که امر فرموده در زمین سیر کنند برای این است که از سرگذشت امت های گذشته عبرت بگیرند، و سرانجام پادشاهان و فراعنه ی طاغی را ببینند که چگونه قصرهای رفیعشان به دردشان نخورد، سلطنتشان و تخت مزین به جواهرشان، و لشکر و هوادارانشان به آنان سودی نبخشید، و خدای تعالی همه را از بین برد، و چیزی به جز سرگذشتی که مایه عبرت باشد از آنان باقی نماند، ولی فرو رفتگان در غفلت کجا؟ و عبرت کجا؟». (طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۰، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم، ۱۳۷۴ش) با توجه به این آیه و تفسیر آن در بیان مرحوم علامه طباطبایی، خدای تعالی برای این که فرهنگ غلط سایر جوامع و اقوام گذشته را معرفی کند، از واژه ی «سنن» در این آیه ی شریفه استفاده کرده است. زیرا این واژه در مقام بیان آداب و رسوم اقوام گذشته است که بخشی از مفهوم فرهنگ نیز همین آداب و رسوم جوامع بشری است، که خدای تعالی بشریت را توصیه به تتبع در سنت ها و فرهنگ پیشینیان می‌کند. همچنین آیه ی شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأُولَى؛ به آنها که کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند، (و ایمان آورند)، گذشته آنها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در گذشتگان، درباره ی آنها جاری می‌شود؛ (و حکم نابودی آنان صادر می‌گردد)»، (انفال/۳۸) به همین مسأله اشاره دارد. چراکه در این آیه خدای تعالی بخشش کفار را در گرو دست برداشتن از آداب و رسوم گذشته (یا دست برداشتن از فرهنگ گذشته) می‌داند، و از همان واژه ی مزبور استفاده کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت واژه ی «سنن یا سنت» می‌تواند معادلی برای بیان مفهوم فرهنگ، در لسان آیات قرآن باشد.

۲-۱-۲- مفهوم فرهنگ در روایات

از آن جا که غالب روایاتی که از معصومین (ع) در موضوعات گوناگون صادر شده است، هر کدام بخشی از مفهوم فرهنگ اسلام را در خود جای می‌دهد و هر کدام از آن بیانات نورانی در حقیقت مبین هویت فرهنگ اسلام است. اما از این جهت که بحث ما در خصوص مفهوم و ماهیت فرهنگ در روایات است، به دنبال واژه‌هایی هستیم که معرف مفهوم فرهنگ در روایات باشد تا بتوان با مراجعه به مشتقات و امثال آن واژه به هست و نیست ها و باید و نبایدهای فرهنگی برداشت شده از متون دین دسترسی پیدا کرد. از این رو در برخی روایات همانند آیات قرآن کریم، برای تبیین یک فرهنگ صحیح و حسنه، از واژه ی «سنت» استفاده شده است. همانند این روایت از رسول خدا (ص)، که در مورد ایجاد فرهنگ صحیح در میان یک جامعه می‌فرمایند: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ»؛ (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۹، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ چهارم، ۱۴۰۷ق) هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، اجری برابر اجر همه ی عمل‌کنندگان به آن عمل تا روز قیامت برای اوست، بدون اینکه از اجر آنان کم گردد.

نظیر همین واژه در تبیین مفهوم فرهنگ در بیان حضرت علی (ع) نیز آمده است، آنجا که آن وجود مبارک در مورد به وجود آوردن فرهنگ ظلم و جور می‌فرماید: «أُظْلِمَ النَّاسِ مَنْ سَنَّ سُنَّ الْجَوْرِ وَ مَحَا سُنَّ الْعَدْلِ»؛ (تمیمی آمدی، همان، ص ۲۱۷) ستمگرترین مردم کسی است که راه و رسم (فرهنگ) ستمگری را پدید آورد، و راه و رسم (فرهنگ) عدالت را از میان بردارد و محو کند. همانگونه که در آیات قرآن کریم واژه ی «سنن» مورد تبیین و بررسی قرار گرفت، در روایات نیز این واژه همان کاربرد

را دارد؛ و می‌تواند معادلی برای واژه‌ی «فرهنگ» قلمداد شود؛ زیرا با توجه به این دو روایتی که بیان شد، حضرات معصومین (ع) تمام تلاش خود را در ایجاد فرهنگ صحیح، بر اساس مبانی دین اسلام بکار می‌گرفتند؛ حتی خود را تابع سنت‌ها و فرهنگ نبی مکرم اسلام (ص) می‌دانستند و برای همین در زیارت امین‌الله امام سجاد(ع) امیرالمؤمنین(ع) را این‌گونه معرفی می‌کند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنْنَ نَبِيِّهِ»؛ شهادت می‌دهم که تو در راه خدا آن‌چنان که باید جهاد کردی و به کتابش عمل نمودی و روشهای پیامبرش (ص) را پیروی کردی. و در روایتی از امام باقر(ع) خطاب به جابر آمده است: «يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِأَثَرٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»؛ (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار/الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ دوم، ۱۴۰۳ق) اگر ما بر آسانی نظر و هوی و هوس خود فتوی می‌دادیم، بی تردید نابود می‌شدیم، لکن ما برای مردم، بر اساس آثار و اخبار رسول خدا(ص) فتوی می‌دهیم. در این روایت امام باقر(ع) به صراحت تأکید می‌کنند که ائمه(ع) بر اساس سنت رسول گرامی اسلام(ص) به تبیین معارف و دستورات دین اسلام می‌پردازند.

حال با توجه به آیات و روایاتی که در تبیین مفهوم فرهنگ مرور شد، می‌توان گفت: واژه ی «سنت» می‌تواند معادلی برای واژه ی «فرهنگ» در لسان آیات و روایات باشد؛ زیرا سنت‌هایی که از پیامبر خاتم(ص) و اهل بیت مطهرش(ع) به دست ما رسیده است، در حقیقت مبین فرهنگ دین اسلام می‌باشند.

۲-۲-۲-دین:

بدون تردید، واژه «دین» در ردیف آن دسته از مفاهیمی قرار دارد که همواره در میدان آرا و نظرات گوناگون صاحب‌نظران قرار داشته است (محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، جلد اول، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۲۸)؛ ولی به دست آوردن یک توافق مشترک در باره آن بسیار مشکل، بلکه محال است. از این رو، عده‌ای از محققان آن را قابل تعریف نمی‌دانند.

(Micklem in religion, home university library, 1948, P.9)

واژه «دین» در لغت به معنای گوناگون از جمله، جزا، اطاعت، قهر و غلبه، عادت، انقیاد، خضوع، پیروی و مانند آنها آمده است. در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که از آنها معنای جزا، شریعت و قانون، طاعت و بندگی استنباط می‌شود. (ر.ک: بیوک علیزاده، حیات تعقلی اسلام، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، صص ۶۶، ۷۰ و ۷۲) همین موارد استعمال واژه «دین» در قرآن می‌تواند به عنوان راهی شمرده شود برای شناسایی و به دست آوردن تعریف دین از دیدگاه اسلام. با این دقت، درخواهیم یافت که «دین عبارت است از اطاعت، گرایش، فرمانبرداری و تسلیم در برابر حقیقت» که در این صورت، با معانی لغوی نیز سازگاری بسیار خواهد داشت. علامه محقق طباطبایی نیز در تفسیر المیزان می‌نویسد: «لا یدینون دین الحق، ای لا یطیعون: از دین حق پیروی نمی‌نمایند و به آن گرایش ندارند و یا آن را دین حق تلقی نمی‌کنند «ای لا یأخذونه» (یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۱۷ به نقل از: محمدجواد لاریجانی، نقد دینداری و مدرنیسم، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۶، صص ۳۶-۲۵) تعریف دین از نظر اسلام را می‌توان از موارد استعمال واژه «اسلام» در قرآن نیز به دست آورد. «اسلام» نیز به معنی تسلیم و اطاعت است و این از آن جهت است که اسلام به معنای اصطلاحی (دینی که به وسیله محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ شده) نیز بشریت را به تسلیم و اطاعت در برابر حقیقت کامل منحصر به فرد دعوت می‌نماید... این نکته از آیاتی که دین تمامی پیامبران را اسلام معرفی کرده نیز استفاده می‌شود». (همان) اصحاب معاجم نیز در معانی ریشه لغوی «اسلام» بر مفاهیم تسلیم و خضوع،

سلامت و توافق و تلائم تأکید کرده‌اند و این مفاهیم نیز در معنای اصطلاحی «اسلام» اخذ شده است. (برای توضیح بیشتر ر.ک.: بیوک علیزاده، پیشین، ص ۸۷)

در معنای اصطلاحی «دین» چنین آمده است: «دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها باشد». (عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۷۳، صص ۹۳-۹۵؛ در قسمت دیگری از این کتاب (ص ۱۵۷) آمده است: «... با اثبات دین به عنوان مجموعه قوانین و مقررات ثابتی که مبین انسان و جهان و پیوند میان آن دو است، نقش دین نسبت به جمیع معارف و علوم آشکار می‌گردد.» در تعریف مشابه و متداول (محمدجواد باهنر، معارف اسلامی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۰) دیگری، «دین برابر است با اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید». (ر.ک.: محمدتقی مصباح، پیشین، ج ۱، ص ۲۸) و در تلخیصی از کلام علامه طباطبایی چنین آمده است: «دین نظام عملی مبتنی بر اعتقاد است که مقصود از اعتقاد در این مورد، تنها علم نظری نیست؛ هر چند که علم نظری برای آن نیز ضرورت دارد؛ زیرا علم نظری به تنهایی مستلزم عمل نیست؛ بلکه مقصود از اعتقاد، علم به وجوب پیروی بر طبق مقتضای علم قطعی است». (محمدحسین طباطبایی، المیزان، بنیاد علمی و فکری علامه، ج ۱۵، ص ۸ و نیز ر.ک.: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ج ۲۲، ص ۱۲) این گونه تعریفها پس از تبیین دیدگاه‌های گونه‌گون که در این مورد وجود دارد با دقت بیشتری باید مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد؛ اما اشاره به آن در ایجاد تصور اجمالی موضوع، مفید است.

در تعاریف متکلمان گاهی «دین بماهو دین» مورد نظر قرار گرفته است؛ مانند آنچه گفته‌اند: «الدین وضع الهی لاولی الالباب، یتناول الاصول و الفروع»؛ دین عبارت از یک نظام الهی است که برای صاحبان خود وضع شده است و مشتمل بر اصول و فروع می‌باشد. (جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، صص ۸۱ - ۷۹) در تعاریفی نیز غایت و اهداف مد نظر بوده است؛ مانند آنچه در دائرة المعارف الاسلامیه آمده است: «دین وضعی است الهی که صاحبان خرد را به سوی رستگاری در این دنیا و حسن عاقبت در آخرت سوق می‌دهد». (همان) از جرجانی نیز نقل کرده‌اند که: «دین، قانون و قرارداد الهی است که خردمندان را به سوی قبول آنچه در نزد رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است، فرا می‌خواند». (همان) در المیزان نیز ذیل آیه ۲۷ سوره روم می‌خوانیم: «دین جز قانون زندگی و راهی که انسان باید برای رسیدن به سعادت ببیماید، نیست و هدف نهایی انسان همان رسیدن به سعادت است». (ر.ک.: محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۲) «دین روش مخصوصی است در زندگی که صلاح دنیا را به گونه‌ای که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تأمین می‌نماید. پس در شریعت باید قانون‌هایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه احتیاج، روشن سازد». (همان) «دین در عرف قرآن، سنت اجتماعی حاکم بر جامعه می‌باشد و سنت‌های اجتماعی یا دین حق و فطری است که همان اسلام می‌باشد یا دین منحرف از راه خدا و تحریف شده است». (به نقل از: بیوک علیزاده، همان، ص ۸۱) در کنار این تعاریف، در بعضی دیگر از تعریفها، اصولاً حیثیت اعتقاد و التزام انسان، مبنای تحلیل و توصیف قرار گرفته است. «دین عبارت است از اقرار به زبان، اعتقاد به پاداش و کیفر در آن جهان و عمل به ارکان و دستورات آن». (ر.ک.: جان ناس، پیشین)

بر اساس محتویات موجود در لغت نامه دهخدا، صیانت (یا صیانه) به معنی نگه داشتن، نگهداری، حفظ و نگهداری است. دهخدا در جایی دیگر آن را خویشتن بازداشتن معنی می‌کند و برای درک آن، عبارت «از صیانت هیچ با فاجر نیامیزی بهم... هر که با فاجر نشیند همچنان فاجر شود» را می‌آورد. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه) فرهنگ فارسی معین، یکی دیگر از فرهنگ‌های لغت در زبان فارسی است. صیانت در این مجموعه بی‌ظنیر، با عبارت‌های حفظ کردن، خویشتن نگاهداشتن و نگه‌داری معنی می‌شود. (فرهنگ معین، ذیل واژه) یکی دیگر از فرهنگ‌های معتبر در زبان فارسی، مربوط به حسن‌عمید است. حفظ کردن، نگه‌داشتن و پرهیزکاری معانی متعددی هستند که در فرهنگ فارسی معین برای واژه صیانت در نظر گرفته شده است. (فرهنگ عمید، ذیل واژه)

۳- ریشه‌شناسی واژه فرهنگ

صورت باستانی فرهنگ در اوستای کنونی و نوشته‌هایی که از فارسی باستان در دست داریم، دیده نشده است. صورت پهلوی آن «فرهنگ» (frahang) است. (داریوش آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷، صص ۱۵-۱۷) گمان می‌رود که این واژه از پیشوند «فر»^۱ به معنی جلو، بالا و پیش، و «هنگ» ساخته شده باشد. «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگ» یا «سنگ» (thanga یا thang) به معنای کشیدن، سنگین و وزن است. این واژه مرکب از نظر لغوی به معنی بالا کشیدن، برکشیدن و بیرون کشیدن است. (محمود روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران، عطار، ۱۳۶۵، ص ۱۱)

فرهنگ را از نظر لغوی اغلب به معنی عقل و دانش به کار برده‌اند، اما به معانی مختلف دیگر نیز آمده است، از جمله: نیکویی، تربیت و پرورش، بزرگی، عظمت، بزرگواری، فضیلت، وقار، شکوهمندی، حکمت، هنر، علم، معرفت، علم‌فقه، علم‌شریعت. (داریوش آشوری، همان، صص ۱۷-۱۵) با توجه به اینکه کلمه «فرهنگ» به جای کلمه «کالچر» به کار رفته است، لازم است قبل از بیان تعریف اصطلاحی فرهنگ، به واژه «کالچر» اشاره شود.

واژه «کالچر» از زبان کلاسیک و شاید پیش از کلاسیک لاتین ریشه گرفته که به معنای کشت و کار یا پرورش بوده است. این کلمه با توجه به این معنی، در کلماتی مانند کشاورزی (agriculture)، باغداری (horticulture)، پرورش زنبور عسل (bee culture) به کار رفته است. مفهوم «کالچر»، دیرگاهی نیست که در مورد جوامع بشری و تاریخ به کار گرفته شده و احتمالاً در سال ۱۷۵۰م نخستین بار در زبان آلمانی به این معنا به کار رفته است.

زبان‌های دومانسی^۲ و زبان انگلیسی، در آغاز جنب و جوش خود تا دیرزمانی، واژه «سیویلیزاسیون» (civilisation) را به جای «کالچر» به کار می‌بردند. این اصطلاح به واژه‌های لاتین سیوس (Civis)، سیویتاس (Civitas)، سیویلیس (Civilis) و سیویلیزر (Civiliser) باز می‌گردد که معنای «سیاسی» و «شهری» دارند. بدین معنا که شهروند یک دولت سازمان‌یافته را در برابر مردم قبیله‌نشین قرار می‌دهد. واژه «سیویلیزاسیون» در لاتین کلاسیک وجود ندارد، چه بسا فرانسوی باشد و از فصل «سیویلیزه» (Civiliser) به معنای رسیدن به مرتبه آبادانی یا بهره‌مند شدن از آن، شهری‌وار گشتن و برگشتن، گرفته شده

^۱ «فر» علاوه بر پیشوند، اسم نیز هست و به معنی شکوه، درخشندگی و بزرگی در ادبیات به کار رفته است.

^۲ زبان‌هایی که از زبان لاتین جدا شده‌اند مانند پرتغالی، اسپانیایی، فرانسه، ایتالیایی، رومانیایی و جز آن.

باشد. بدین‌سان، هر دو اصطلاح «کالچر» و «سیویلیزاسیون» از آغاز، اندیشه بهگشت و پیشرفت به سوی کمال را به دقت در بر داشته و هنوز نیز این معنا را در کاربردهای بسیار، چه عامیانه و چه روشنفکرانه، حفظ کرده‌اند. (همان، صص ۲۸-۲۶)

۴- نسبت‌شناسی دین و فرهنگ

مصادق‌گرایان در تعریف مطلق دین، مصادیق و ویژگی‌های مشترک میان ادیان را فهرست می‌کنند و در تعریف یک دین خاص، ویژگی‌ها و مصادیق همان دین را شمارش می‌کنند. برای نمونه علامه طباطبایی در تعریف دین، رویکرد مصادق‌گرایانه دارد و مطلق دین را با توجه به مصادیق و ویژگی‌های مشترک میان ادیان توحیدی تعریف می‌کند؛ «دین مجموعه‌ای از معارف، قوانین اجتماعی و اخبار است که از طریق وحی و نبوت به بشر رسیده است.» (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۶/۱۷۸) نویسنده تفسیر المیزان در تفسیر آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» می‌نویسد: «دین مجموعه‌ای از معارف شناخته می‌شود که در پی آن مجموعه‌ای از اعمال می‌آید. بنابراین می‌توان دین را مجموعه‌ای از اعتقادات خواند و اعتقاد و ایمان را در شمار امور قلبی قرار دارد که هیچ‌گونه اکراه و اجباری بر آنها حاکم نیست.» (طباطبایی، المیزان، ۲/۳۴۳) دین اسلام را نیز با رویکرد مصادق‌گرایانه تعریف می‌کند و این دین را ناظر به تمامی ابعاد زندگی اجتماعی می‌خواند. (طباطبایی، المیزان، ۶/۲۱۱) آیت الله جوادی آملی نیز رویکرد مصادق‌گرایانه در تعریف دین را برگزیده است و دین را مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات برای اداره جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها می‌خواند. (جوادی آملی، ۹۳/۱) در نظرگاه آقای جوادی آملی، اعتقاد به خدا، قیامت، نبوت و ... در مجموعه عقاید و باورها قرار می‌گیرد و مناسک، اعمال و رفتارهایی که شکل روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و نحوه تعامل افراد با یکدیگر و با حکومت را روشن می‌سازد، زیر مجموعه شریعت می‌باشد. آیت الله مصباح نیز در تعریف دین از مصادیق و ویژگی‌های مشترک میان ادیان بهره می‌برد و دین را با توجه به همان مشترکات تعریف می‌کند: «دین، مجموعه‌ای از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورهاست.» (مصباح، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ۳/۱۰) در نگاه آیت الله مصباح، اعتقاد به یگانگی خدا و صفات جمال و جلال حضرت حق، اعتقاد به نبوت و معاد که در اصطلاح اصول دین خوانده می‌شود، بخش نخست دین را تشکیل می‌دهد و تمامی رفتارهای متناسب با باورها که بر حسب اوامر و نواهی الهی و به منظور پرستش و بندگی خدای متعال انجام می‌گیرد، بخش دوم دین را می‌سازد.

در تعریف فرهنگ نیز گروهی رویکرد مصادق‌گرایانه دارند و چون اندیشمندان دینی، با توجه به مصادیق و ویژگی‌های مشترک فرهنگ‌ها به تعریف فرهنگ می‌پردازند. برای نمونه تعریف ادوارد تایلر (e.b.tylor) که به باور شماری، از بهترین تعاریف فرهنگ شناخته می‌شود و جامع افراد و مانع اغیار معرفی می‌شود، در شمار تعاریفی است که با رویکرد مصادق‌گرایانه شکل گرفته است؛ فرهنگ یا تمدن، کلیت در هم بافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد. (یدالله هنری لطیف پور، ۲۱/۲) لوی نیز با رویکرد مصادق‌گرایانه به تعریف فرهنگ می‌پردازد و چون تایلر، فرهنگ را نتیجه زندگی اجتماعی می‌خواند: «فرهنگ عبارت است از اعتقادات، رسوم، رفتار، فنون، سیستم تغذیه و بالاخره مجموعه آنچه که فرد از جامعه خود می‌گیرد. یعنی مجموعه‌ای که نتیجه فعالیت‌ها و ابداعات شخص او نیست، بلکه به عنوان میراث گذشتگان از راه فراگیری مستقیم و غیر مستقیم به او منتقل می‌شود.» (لوی، پالمرو مونتی نیز فرهنگ را با توجه به مصادیق آن تعریف می‌کند؛ «ارزش‌های معنوی، هنجارها و نظام اعتقادات یک جامعه؛ مشتمل

بر سنت‌ها، آداب و رسوم، مذاهب و ایدئولوژی‌ها، تشریفات مذهبی، میراث، زبان و کلیه عادت‌ها و دیدگاه‌های مشترک.» (پالمرو مونتی، ۹۹/)

تعاریف دین و فرهنگ با رویکرد مصادق‌گرایی نشان می‌دهد که نسبت میان فرهنگ و دین، نسبت کل و جزء است؛ فرهنگ کل است و دین جزء. و اگر در این مقایسه، دین اسلام را مد نظر داشته باشیم، باز هم نسبت میان دین اسلام و فرهنگ، نسبت جزء و کل خواهد بود. بر اساس برخی از تعاریف دین، دین عنصری از عناصر فرهنگ خواهد بود و روابط میان انسان و ماوراء الطبیعه را پوشش می‌دهد و در این میان، برخی از حوزه‌های فرهنگ به هیچ روی در شمار مصادیق دین قرار نمی‌گیرد و اگر عده‌ای آنها را در شمار دین قرار دهند، دیگران در آن اما و اگر بسیار خواهند کرد. برای نمونه، جاده‌سازی، شهرسازی، فناوری، صنایع دستی، شعبده بازی، آشپزی و ... تفاوت دیگر آنکه، اسلام و فرهنگ از امور قدسی و الهی هستند و مصادق‌گرایان بر الهی بودن آن تأکید بسیار دارند، اما فرهنگ برگرفته از جامعه است و فرد سازنده آن نیست. بنابراین، آنان که دین را به صورت کلی و اسلام را به صورت خاص محصول و مولود فرهنگ می‌شناسند، از این تفاوت اساسی غفلت داشته‌اند و بی‌جهت دین را به عنوان یک امر الهی، مولود و محصول یک امر بشری و در عین حال جمعی می‌شناسند.

با فرض نسبت کل و جزء و الهی بودن اسلام و بشری بودن فرهنگ، اسلام بسیار به فرهنگ یاری می‌رساند و در برخی از عناصر فرهنگی، اصلاحات شدید و عمیق انجام می‌دهد و شماری دیگر را پالایش و پیرایش می‌کند و در برخی زمینه‌ها فرهنگ‌سازی می‌کند و به مخاطبان خود عناصری جدید از فرهنگ عرضه می‌دارد. برای نمونه، عرب جاهلی فرهنگ خاصی در برخورد با اعضای خانواده داشت. در این فرهنگ، فرزندان پسر بسیار پرمنزلت بودند و از جایگاه بسیار والایی در خانواده برخوردار بودند و فرزندان دختر، مایه ننگ و عار خانواده خوانده می‌شدند و پدران، دختران خویش را زنده به گور می‌کردند. با ظهور اسلام، این فرهنگ پالایش بسیار شد و دختران به مقام و منزلت پسران رسیدند و از جایگاه ایشان در خانواده برخوردار گشتند. چنان که بر برخی از عناصر فرهنگ مهر ابطال زده شد و آن عناصر کاملاً ناروا و ناپسند معرفی شدند. برای نمونه، مصرف برخی نوشیدنی‌ها، شماری از انواع کسب درآمد و ... ناروا خوانده شد و مسلمانان از آن گونه امور بازداشته شدند و بر بخشی از فرهنگ مصرف و فرهنگ کار عرب جاهلی مهر «باطل شد» خورد. فرهنگ نیز تأثیرات خاص خود را بر دین اسلام می‌گذارد و بسیاری از عناصر فرهنگی، رنگ و لعاب دینی به خود می‌گیرد. بنابراین، فرهنگ از سویی دین را فربه می‌کند و از دیگر سو به دینداران در فهم و برداشت درست از دین یاری می‌رساند و ایشان را به فهم بهینه دین رهنمون می‌شود. رویکرد کارکرد گرایانه در تعریف دین این رویکرد بیشتر در میان جامعه‌شناسان طرفدار دارد. برای نمونه، براون، یکی از جامعه‌شناسان برجسته با نگاه کارکرد گرایانه به دین در تعریف دین می‌نویسد: «هر جا احساس وابستگی به یک قدرت بیرون از خودمان - قدرتی که ما احتمالاً از آن به عنوان یک قدرت روحانی یا اخلاقی یاد می‌کنیم- به شکلی از اشکال ابراز شود، نام دین بر آن اطلاق می‌گردد.» (توسلی، ۶۸) در نظرگاه براون، رویکرد کارکرد گرایانه به دین و نظرداشت نقش دین در تبیین، شکل‌گیری و نگهداشت نظم اجتماعی بسیار پراهمیت است و کاستی‌ها و مشکلات تعریف دین بر اساس خاستگاه شکل‌گیری دین را ندارد. با این نگاه، براون تعریف ای. بی. تایلور از دین را - دین اعتقاد به موجودات روحانی است - شخصی‌انگاری متعلقات دینی می‌بیند و سخن از نادرستی آن می‌گوید و تعریف خویش از دین را تعریفی جامع و مانع می‌خواند که کاستی‌های تعریف تایلور را ندارد و به شخصی‌انگاری متعلقات دینی نمی‌انجامد. (همان، ۶۸) ویلیام رابرتسون اسمیت نیز از دیگر جامعه‌شناسانی است که نگاه کارکرد گرایانه به دین دارد. به باور او دین وسیله‌ای برای تکریم و نجات ارواح نیست، بلکه دین روشی است برای حفظ و رفاه جامعه. ادیان باستانی قسمتی از

نظم عمومی اجتماع خویش شناخته می شدند و خدا و بشر را یک جا در بر می گرفتند. (همیلتون، ملکلم، ۷۰/۱) اگوست کنت نیز که دین و باورهای دینی را به دوران کودکی بشر عودت می دهد، از کارکردهای اجتماعی دین می گوید و باورهای دینی و مناسک و رفتارهای دینی را در اتحاد و انسجام جامعه، نظارت بر عواطف و احساسات شخصی و شریعت بخشی به تنظیمات اجتماعی، بسیار نقش آفرین معرفی می کند. (همان، ۴۰/۱) دورکیم، برجسته ترین جامعه شناس دین نیز رویکردی کارکرد گرایانه به دین دارد. به باور دورکیم، دین یک پدیده جمعی و یک آفریده اجتماعی است و در حقیقت دین همان جامعه است که بر کرسی قداست تکیه زده و معبود افراد جامعه قرار گرفته است و وجودش برای حیات اجتماعی از ضروریات است و تفاوتی میان مقام خدایی و جامعه وجود ندارد. (آرون، ریمون، ۴۲۷/۱) در نظرگاه دورکیم، خدا و جامعه یک چیزند، زیرا یک توتم در یک زمان هم نهاد خدا و هم نماد جامعه است. بنابراین، خدا یک موجودی برتر و مربوط به عالم ماوراء الطبیعه نیست، زیرا در میان ادیان موجود، ادیانی وجود دارند که اعتقاد به خدا در آنها دیده نمی شود. به باور او یک جامعه صرفاً با قدرتی که بر اذهان افراد خود دارد، آنچه را که برای برانگیختن حس لاهوت در اذهان لازم است، در اختیار دارد. لذا خدایان چیزی نیستند جز جامعه در لباس مبدل. دورکیم، جامعه را مقدم بر فرد می داند و برای جامعه خصوصیتی می شناسد که بر اساس آنها فرد بدون رضایت در خدمت جامعه قرار می گیرد و ناگزیر از انجام دستورات جامعه و تسلیم در برابر آنها می شود. به باور دورکیم، سلطه جامعه بر فرد یک سلطه اخلاقی است، نه فیزیکی یا اقتصادی یا ...، به این جهت اخلاق محصول جامعه است و افراد در خدمت جامعه قرار دارند و فرمانبردار جامعه هستند. در نظام فکری دورکیم، دین نیز چون اخلاق محصول جامعه است و دین و اخلاق از یکدیگر جدایی ناپذیرند و در حقیقت دین چیزی نیست جز نیروی جامعه بر افراد؛ «این دلیل آوری به این پذیرش می انجامد که از نظر عقیده عام، اخلاق فقط از جایی آغاز می شود که بی غرضی و ایثار آغاز گردد. اما بی غرضی فقط در صورتی است که فاعلی که ما از آن فرمان می بریم، دارای ارزشی رفیع تر از ما افراد باشد. بنابراین در جهان تجربی، من جز یک فاعل که واجد یک واقعیت اخلاقی غنی تر و پیچیده تر از واقعیت اخلاقی ما باشد نمی شناسم و آن اجتماع است. اشتباه می کنم، فاعل دیگری نیز که بتواند همین نقش را داشته باشد وجود دارد و آن خداوند است. باید میان خدا و جامعه برگزید. من در اینجا دلایلی را که به سود این یا آن راه حل، که کاملاً با هم در پیوند هستند و می توانند به جای یکدیگر به کار روند را مورد بررسی قرار نمی دهم. فقط می افزایم که از دیدگاه من، این گزینش کما بیش برایم یکسان است، چرا که در خدا چیزی جز جامعه تغییر شکل یافته و نمادین اندیشیده شده مشاهده نمی کنم.» (دورکیم، امیل، فلسفه و جامعه شناسی، ترجمه فرحناز خمسه ای (تهران، مطالعه فرهنگ ها) ۷۲-۷۱) در نتیجه دین در نگاه دورکیم عبارت است از دستگاهی همبسته از باورها و اعمال مربوط به امور لاهوتی، یعنی مجزا (از امور ناسوتی) و ممنوع؛ این باورها و اعمال، همه کسانی را که پیرو آنها هستند، در یک اجتماع اخلاقی واحد به نام کلیسا (یا امت) متحد می کنند. اهمیت ذاتی دومین عنصری که بدین سان در تعریف ما جای می گیرد از اولی کمتر نیست، زیرا با نشان دادن اینکه فکرت دین از فکرت کلیسا جدا نشدنی است، این احساس را به خواننده می دهد که دین باید چیزی به حد اعلا جمعی باشد. (دورکیم، امیل، ۶۳/۱) بنابراین از آن جهت که دورکیم، دین را یک پدیده اجتماعی می شناسد، دین را چیزی جز پرستش جامعه نمی بیند. فویرباخ نیز چون دورکیم به دین می نگرد و دین را فرزند و محصول جامعه معرفی می کند و معتقد است که دین نوعی از خود بیگانگی است. وی بر این باور است که پیشرفت انسان، گسترش شناخت انسان و بازگشت به خویشتن، بساط دین را برخواهد چید و از دین اثری در جامعه انسانی دیده نخواهد شد.

گروه دیگری نیز به پیروی از دورکیم نگاهی کارکرد گرایانه به دین دارند و در تعریف دین می نویسند: «دین دستگاهی از باورها و آداب است، در رابطه با مقدساتی که مردم را به صورت گروه اجتماعی به یکدیگر پیوند می دهد.» (آبرکرامبی، نیکلاس و...، ۳۷۰/۱)

افزون بر جامعه شناسان، شماری از اندیشمندان مسلمان نیز از کارکرد دین می گویند و اسلام را دین وحدت و اتحاد می شناسند؛ (إِنَّ الدِّينَ فَرَقُّوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ) (انعام/۱۵۹) (مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیر الكتاب المنزل،/۵۳۰)، اسلام را برخوردار از یک سیستم کامل و پاسخگو به زندگی مادی و معنوی انسان می شناسند، (همان،/۵۴۸). دین اسلام را دین تعقل می شناسند و تمامی احکام این دین را برابر با مصالح جامعه اسلامی می دانند و به هیچ روی احکام عاطفی را مقدم بر مصالح جامعه اسلامی نمی کنند. (طباطبایی،/۱۸۶/۵) این گروه، دین اسلام را دینی جامع می شناسند که تمامی زوایای زندگی انسان را پوشش می دهد و شارح و مبین احکام زندگی انسان است. (همان،/۲۱۶/۶)

۵- نقش دین در فرهنگ سازی جامعه

درباره قلمرو دین نظریات گوناگونی وجود دارد. نظریه نخست: برخی بر این باورند که دین ناظر به تمام زوایای زندگی انسان است و پاسخ تمام نیازهای فردی، اجتماعی، علمی و ... را می توان در دین رهگیری کرد. به باور این گروه، نه تنها قرآن به عنوان یکی از منابع اصلی شکل گیری دین، بلکه روایات، سنت، متون فقهی و باور فقها نیز دین را ناظر به تمام ابعاد زندگی انسان نشان می دهد. مهم ترین مستندات قرآنی این گروه عبارتند از: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل/۸۹) و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. «(وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (انعام/۵۹)» و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار ثبت است. «افزون بر این، آیات و روایات دیگری نیز با مضمون آیات یاد شده، مؤید جامعیت و تبیین کننده قلمرو دین هستند. ابوحامد غزالی، فخر رازی، زرکشی و سیوطی در شمار طرفداران این نظریه شناخته می شوند. غزالی، قرآن را در بر گیرنده هفتاد و هفت هزار و دویست علم می داند و بر این باور است که هر حرف قرآن یک علم را در خود جای داده است. (غزالی،/۲۸۹/۱) زرکشی، علوم قرآن را نامحدود و غیر در خور شمارش می داند. (زرکشی،/۱۰۲/۱) در میان معاصران نیز برخی چون طنطاوی، یوسف مروه و ...، قلمرو دین را بسیار وسیع می دانند و دین را در بر دارنده تمام دانش های مورد نیاز انسان می دانند، تا آنجا که یوسف مروه - فیزیکدان معروف عرب - بیش از یک دهم آیات قرآن را درباره علوم طبیعی می داند؛ «بیش از یک دهم آیات قرآن مربوط به علوم طبیعی است و به صورت دقیق، ۶۷۰ آیه در مورد علوم گوناگون وجود دارد. ۶۱ آیه در مورد ریاضیات، ۶۴ آیه درباره فیزیک، ۵ آیه درباره اتم، ۹ آیه در علم شیمی، ۶۲ آیه در نظریه نسبیت، ۱۰۰ آیه در ستاره شناسی و نجوم، ۲۰ آیه درباره عوامل جوی چون دما، فشار هوا، بادهای و ...، ۱۴ آیه درباره آب ها، ۱۱ آیه در فاصله میان ستارگان، ۱۲ آیه در علم حیوان شناسی، ۲۱ آیه در کشاورزی، ۷۳ آیه در جغرافیای عمومی، ۱۰ آیه در علم زیست شناسی، ۲۰ آیه در طبقات زمین، ۳۶ آیه در پیدایش هستی و تاریخ آن و بالاخره ۶۴ آیه در توصیف علم.» (مروه،/۷۷-۷۶)

نظریه دوم: در برابر گروه نخست، برخی قلمرو دین را تنها آخرت می شناسند و قرآن را به عنوان مهم ترین مصدر دین، بیانگر رابطه انسان با خدا می دانند. برای نمونه، مهندس بازرگان قلمرو دین را تنها رابطه انسان و خدا و هدف بعثت را تنها آخرت و خدا می بیند و نظریه آنان که دین را برای دنیا یا دین را برای دنیای بهتر می شناسند، نقد و بررسی می کند. ایشان درباره نظریه مخالفان خویش می نویسد: «سؤالی که پیش می آید و مکرر عنوان می گردد، این است که در احکام دین و در روایات و آیات، نه تنها فرایض و حرام و حلال ها و دستورالعمل های فراوان را مشاهده می نماییم که ناظر به روابط و رفتارهای شخصی یا اجتماعی ما بوده، اثر مستقیم و غیر مستقیم روی سلامتی و بهبود زندگی افراد و حسن اداره امور خانواده و امت و جهان دارد و چنین بر می آید که اسلام عنایت خاص نسبت به مسائل دنیایی مسلمانان ورزیده، خود را علاقمند یا مسئول سلامت و سعادت

انسان‌ها می‌دانند». آقای مهندس بازرگان این سخن را می‌پذیرد و درباره آن می‌نویسد: «بلی، چنین است. شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود، صراحتاً یا تلویحاً در همه قضایای زندگی این دنیای مردم وارد شده است؛ از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت. اگر کلمه طیبه «لا اله الا الله» را که چکیده آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن، تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته ایم. ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود! در قصص انبیا مانند هود و صالح و شعیب که مردم را تحت عنوان تقوا از انحراف جنسی، کم‌فروشی یا فساد در زمین نهی می‌کردند، مسائل بهداشتی و اخلاقی و اقتصادی یا سیاسی را نیز مطرح و منع می‌نمودند. مگر وضو و غسل و روزه، مسواک و مسکرات، ربا و ارث و صدقات یا قضاوت و خلافت و ولایت و بیعت که کتاب آسمانی و روایات و رساله‌های ما مشحون از آنهاست، چیزهایی جز موضوعات بهداشتی، اخلاقی، اقتصادی، قضایی و سیاسی هستند؟ همه اینها درست است ... اما باید دید خود کتاب‌های الهی منظور از این احکام و عنایات و هدف تشریحی آنها را چگونه بیان می‌نمایند.» (بازرگان، ۶۳/)

آقای مهندس بازرگان در پاسخ این پرسش می‌گوید: «تمامی آنچه در دین ما آمده است و ناظر به مسائل دنیوی ما می‌باشد، در راستای آخرت و نزدیکی به خداست. قرآن تا آنجا به کار دنیای ما می‌پردازد که وسیله ساز حیات آخرت و تقرب ما به خدا باشد.» (همان، ۶۷/)

و اگر در اصول و فروع دین چیزهایی از بابت زراعت و صنعت و تجارت طرح و بحث نشده است، ولی در گفتارها و آموزش‌ها و کارهای ثبت شده از رسول خدا و ائمه هدی تا دلتان بخواهد، سفارش‌ها و دستور العمل‌های زندگی جاری و دنیایی وجود دارد. مانند طب النبوی و طب الرضا، کلمات قصار نهج‌البلاغه حضرت امیر، نهج الفصاحه و حکمت‌ها و روایات رسیده از پیامبر گرامی و امامان، تقریباً در کلیه روابط و آداب زندگی ... در عین ارزنده و ممتاز بودن، جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول (ان هو الا وحی یوحی) نمی‌گردد.» (همان، ۷۶/)

دکتر سروش نیز از دیگر اندیشمندانی است که وسعت قلمرو دین را باور ندارد و بحث قلمرو دین را در ارتباط با بحث انتظار بشر از دین می‌بیند؛ «فهم متون دینی، خود در گرو تعیین و تحدید انتظارات ما از دین است و نه بر عکس، چون اگر به فرض کسی چنین بیندازد که از کتاب و سنت می‌توان جمیع نکات خرد و درشت شئون زندگی و امور عالم را استخراج کرد، در آن صورت عبارات دینی برای او معانی دیگر خواهد یافت... آدمیان پیش از مراجعه به دین باید مسائل را به مسائل اصلی و فرعی تقسیم کرده باشند و چهارچوبی برای انتظارات خود معلوم و معین نموده و سپس سراغ متون دینی بروند.» (سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، ۱۳۵/)

ایشان بحث انتظار از دین را ملاک دریافت ما از دین و قلمرو دین و کمال دین می‌شناسد. (سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، ۳۱۶/)

و در نوشتاری دیگر درباره نقش انتظار از دین در تعیین قلمرو دین می‌نویسد: «انتظار ما از دین یعنی تبیین اینکه دین چه می‌تواند بکند و آماده است تا چه بکند و پیداست که توانایی‌های دین منوط به تبیین گوهر دین است. این از یک سو، و از سوی دیگر نیازهای آدمی است که او را محتاج به دین می‌کند. دینی که نیازهای اصلی آدمی را (که ناکام مانده‌اند و در جای دیگر برآورده نمی‌شوند) برنیاورد، پذیرفتنی و خواستنی نیست. لذا در تبیین انتظارات ما از دین، تبیین دو امر ضرورت دارد: یکی گوهر دین و دیگری آن دسته از نیازهای اصیل آدمی که جای دیگر اشباع نمی‌شوند. و تبیین این هر دو امر، خارج از دین صورت می‌گیرد.» (سروش، مدارا و مدیریت، ۱۳۸/)

در نظرگاه آقای سروش، دین برای به کمال رساندن عقل بشری و رفع نواقص آن است، نه آنکه با دین، عقول بشری از کار افتد و به تعطیلی کشانده شود. به باور دکتر سروش، مسائلی که درک و شناخت آنها در تجربه بشری قرار نمی‌گیرد چون معاد و مسائلی که تجربه آنها به ناپودی تجربه کننده ختم می‌گردد، در قلمرو دین قرار می‌گیرد و دیگر مسائل تماماً از قلمرو دین بیرون می‌ماند. بنابراین تجربه تاریخی و فعلی بشر که همان عقل انسان هاست، موظف

به تدبیر امور دنیوی است. این عقل و تجربه است که باید به چگونگی شکل گیری حکومت بپردازد، روش حکومت را تعیین کند، راهکارهایی برای زدودن کاستی ها و مشکلات عرضه دارد و نحوه کنترل قدرت سیاسی را روشن کند و برای رسیدن به عدالت اجتماعی راهکار عرضه دارد. (سروش، ایدئولوژی و دین دنیوی، کیان، شماره ۳۹) دکتر سروش معتقد است: «من این بینش را که معتقد است تمام تدبیرات و اطلاعات و قواعد لازم و کافی برای اقتصاد، حکومت، تجارت، قانون، اخلاق، خدانشناسی و غیره برای هر نوع ذهن و زندگی اعم از ساده و پیچیده، در شرع وارد شده و لذا مؤمنان به هیچ منبع دیگری (برای سعادت دنیا و آخرت) غیر از دین نیاز ندارند، بینش اکثری یا انتظار اکثری می نامم. در مقابل این بینش، بینش اقلی یا انتظار اقلی قرار می گیرد که معتقد است شرع در این موارد (یعنی مواردی که داخل در دایره رسالت شرع است) حداقل لازم را به ما آموخته است، نه بیش از آن را.» (سروش، دین اقلی و اکثری، بسط تجربه نبوی، ۸۴/۱) ارکون، نویسنده برجسته جهان عرب نیز هدف دین را شناخت خدا و دیانت را مناجات عبد با آفریدگار می خواند و بر این باور است که مناجات با نماز، حج، روزه و ... صورت می پذیرد. ارکون، زندگی دینی را از زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دیگر اشکال زندگی جدا می کند و جدا سازی این اشکال زندگی را به عنوان یکی از باورهای خویش جلوه می دهد. در نگاه او، آنان که اسلام را دین و دولت و دنیا معرفی می کنند، به بیراهه رفته اند و میان معانی، ارزش ها و وظایف و دین، دنیا و دولت خلط کرده اند. (ارکون، ۹۰-۸۷)

دستاورد دین در جهت فرهنگ سازی برای بشریت از دیدگاه دانشمندان و فرهیختگان غرب، امری انکار ناپذیر و قطعی است ویل دورانت، گوستاو لوبون، کریشان و دیگر اندیشمندان بزرگ غرب، انبیاء الهی را در تمدن سازی پیشگام آیین انسانها و مذهب را اولین عامل در به وجود آوردن نظم تمدن، دانسته اند. (حجازی، نقش پیامبران در تمدن انسان، تهران: بعثت، ۱۳۴۹، ص ۲۵) کریشان دین را باطن و اساس تمدن می داند که چونان روح در کالبد سازمان اجتماعی است چنان که روح مایه حیات و پایداری جسم است، دین نیز اساس و پایه تمدن است. (همان، ص ۵۷)

ویل دورانت منظم ترین سازمان ها و سودمندترین تشکیلات و تاسیسات را مدیون دین می داند. (همان، ص ۵۸) نسبت به ارکان و عناصر اصلی تشکیل دهنده تمدن علم که از اساسی ترین ارکان و لایه های تمدن است از مهم ترین دستاوردهای انبیاء الهی و فرهنگ نیز در ابعاد مختلف آن فرآیند بعثت انبیاء الهی بوده است. علم در عرصه تمدن از ریشه وحی آغاز می شود. تمام انبیای الهی دستاوردهای مهم و زیربنایی به نام علم برای بشریت داشته و به تناسب درک و کشش انسان ها و مقتضای زمان خود، به ترویج انواع علوم در عصر خویش پرداخته اند و اصولاً یکی از ابزارهای کاربردی آنها تعلیم بوده است. «کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم ما کم تکنونوا تعلمون» کما اینکه از میان شما رسولانی برای شما فرستاد تا آیات الهی را برای شما بخوانند و شما را تزکیه نمایند و کتاب و حکمت را به شما بیاموزند و تعلیم دهند شما را آنچه که نمی دانستید. در مورد نظم و قانون نیز پیامبران الهیه براساس نیاز فطری انسان مجهز به کامل ترین قوانین مربوط به زمان خود بوده اند و تمام پیامبران برای ایجاد نظم اجتماعی، تمام قوانین مربوط به وظایف فردی و اجتماعی را بیان نموده اند. «و انزلنا معکم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید/ ۲۵) و نازل کردیم با پیامبران کتاب و میزان را تا عدالت را در میان مردم بیانمایند.

در خصوص تعاون و همکاری مردم نیز پیامبران الهی جز مسیری که منتهی به وحدت و همکاری انسانها باشد پیموده اند. همکاری، هم فکری و تعاون در سرلوحه دعوت پیامبران بوده است. تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الائم و العدوان یک دیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنید و از همکاری در گناه و دشمنی بپرهیزید. همچنین قوانینی که انبیاء برای بشریت اعلام و اجرا

کرده اند زمینه مناسب و امنیت لازم را برای آزادی انسانها فراهم می نماید. عاملی که از عناصر تشکیل دهنده تمدن است. آزادی در ادیان الهی تضمین کننده بقای اصول و ارزش های انسانی و نظم اجتماعی است دین اسلام و تعالیم انبیای الهی با برخورداری از اصول محکمی چون عدالت و برادری و مساوات، تضمین کننده آزادی مقبول و معقول اند و مدنیت را به انسان تعلیم می دهد در حالی که آزادی ارائه شده در غرب که بر پایه الحاد بنیان نهاده شده بوالهوسی و عیاشی و افسار گسیخته و خوش گذرانی و محو کرامت انسانی زن و انسان و از بین بردن عزت نفس و آزادگی را به بشریت تحمیل نموده است چیزی که شایسته نام تمدن انسانی نیست.

گوستاو لوبون چنین می گوید: بعد از سیاحت در غرب و آشنایی با دین اسلام و کتاب آسمانی مسلمانان به این نتیجه رسیدیم که باید برخی از عقاید خود را عوض کنیم، زیرا افکار و خیالات ما راجع به مدنیت مساوات مطلقه، بسیارست و بی بنیادی است... زمانی فرا می رسد که مقررات غرب مربوط به شرق خواهد شد ... (گوستاو لوبون، تمدن اسلام و غرب، ترجمه سید محمد تقی فخر، تهران: انتشارات علمی ۱۳۳۴، ص ۷) بنابراین دین و تعالیم انبیای الهی نقش محوری در عناصر تشکیل دهنده تمدن و فرهنگ دارند و تمام ابعاد وجودی انسان را در بر می گیرند و تمدن بمعنای واقعی را برای انسان به ارمغان آورده اند و آنچه ماورای دین و خارج از تعالیم انبیاء الهی به عنوان تمدن مطرح شده در واقع تمدنی ناقص و مدنیتهی صوری و ظاهری است و نمی تواند زمینه سعادت مادی و معنوی انسان را فراهم نماید.

۶- راهکارهای صیانت و ارتقاء فرهنگ از نظرگاه اسلام

بدون شک جامعه انسانی، بدون دخالت عوامل خارجی نمی تواند سیر تکاملی داشته باشد و هرگونه تحولی در آن، نیازمند اسباب و علل است. قرآن کریم مجموعه کاملی از عوامل مؤثر در شکوفایی فرهنگ و حیات اجتماعی است. قرآن کریم می فرماید «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»؛ در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...» (رعد/ ۱۱). طبق این آیه، رشد و شکوفایی جوامع بشری، در گرو برخی عوامل است و فرهنگ درست نیز در تعالی و رشد آن، سهمی مهم و تاثیر گذار دارد.

مهم ترین علل و عوامل شکوفایی فرهنگ و حیات اجتماعی از منظر قرآن کریم شامل: پیروی از قوانین الهی، تشکیل حکومت و رهبری صالح، عدالت گستری، برقراری وحدت در جامعه، جهاد، خودباوری و خودکفایی در تمام زمینه ها، مقاومت فرهنگی است.

۶-۱- پیروی از قوانین الهی

وحی آسمانی، نقش و اثر مهمی در شکوفایی جامعه و فرهنگ آن دارد، زیرا متعالی ترین فرهنگ انسانی، فرهنگ دینی است که ارمغان وحی است. تعالیم وحیانی، سهم مهمی در تعالی جامعه و تکامل تدریجی آن دارد. جامعه انسانی، نیازمند وحی و قانون و فضایل اخلاقی است و زندگی فردی و حیات اجتماعی انسان و کمال و سعادت او، بدون آن کامل نمی شود. قرآن کریم در بسیاری از آیات، تعالی و رشد جوامع انسانی همچنین سعادت و رستگاری و حسن عاقبت مومنان را در پرتو تعالیم انبیای الهی و امور وحیانی آنان می داند، چنان که به مؤمنان می فرماید « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خدا

را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فروتر است» (نساء/ ۵۹).

خوی برتری‌جویی و رفتار مستکبرانه در برابر تعالیم آسمانی انبیای الهی، مایه سقوط جامعه است و پذیرش و عمل به آموزه‌های وحیانی، صعود جوامع انسانی را در پی دارد. انبیای الهی از طریق وحی، برنامه‌هایی آورده‌اند که عمل بر اساس آن می‌تواند شکوفایی جوامع انسانی را در پی داشته باشد. دین و قانون الهی، برای همه رفتارهای فردی و اجتماعی انسان برنامه‌هایی تدارک دیده است که تمام تعالی و سعادت بشر در گرو انجام آن‌هاست.

۶-۲- تشکیل حکومت و رهبری صالح

جامعیت قانون به تنهایی قادر به تأمین تکامل و تعالی جامعه نیست، بلکه وجود حاکم قوی در رأس آن امت و برای اجرای آن قانون ضروری است و وجود حکومتی شایسته و رهبری صالح برای جامعه، در رشد و تعالی فرهنگ و تمدن آن، نقشی اساسی و اثرگذار دارد. عظمت سهم امامت و رهبری در اسلام به این نکته بر می‌گردد که رهبری عمده‌ترین تأثیر را در شکوفایی جامعه دارد.

قرآن کریم در شماری از آیات به عظمت سهم امامت و رهبری پرداخته است. از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- آیه ۲۵۷ سوره بقره: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...؛ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد...».
- آیه ۶ سوره احزاب: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...؛ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است...».
- آیه ۵۵ سوره مائده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست...».

پس از خدای سبحان، انبیا و اولیای الهی، خلفای راستین خدا شایسته سمت رهبری آنان هستند. ایجاد وحدت، اجرای عدالت و ارتقای فرهنگ و معرفت به مسئله ولایت دینی بر می‌گردد، پس سهم رهبری را در رشد و تعالی جامعه انسانی نمی‌توان نادیده گرفت.

۶-۳- عدالت‌گستری

واژه عدالت، آرمان بلند و والایی است که تمام آحاد جامعه، حتی ستمگران به تمجید از آن می‌پردازند. مردم جامعه همگی دل در گروی آن داشته و سر در اطاعت از صاحبان آن می‌گذارند. قرآن مجید بعنوان یگانه کتاب بشریت در آیات متعددی، عدل و قسط را هدف اصلی رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است. عدالت، ریشه در فطرت انسان دارد و هر انسانی به طور فطری تشنه عدالت است. این تشنگی و شیفتگی از اعماق وجود او نشئت می‌گیرد. عدالت، قانونی است فراگیر که همه ابعاد زندگی آدمی را دربرمی‌گیرد و نظام هستی نیز بر محور آن می‌چرخد. اگر در جامعه ای حق هر صاحب حقی به او برسد، عدالت اجتماعی در میان افراد آن جامعه رعایت شده است. عدالت اجتماعی مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که همه ابعاد روحی، جسمی،

سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... را دربرمی گیرد. عدالت، صدای بلند فطرت الهی انسان است که در پهنه زمین و در طول تاریخ، تنها با گوش جان شنیده می شود. عدالت رمز و راز پیدایش و پایداری هستی است و جهان طبیعت بر پایه آن استوار است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ». (عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۰۳) اندیشه بنانهادن جامعه و مدینه ای بر بنیان محکم عدالت، از جمله مسائلی است که به اندازه تاریخ قدمت دارد و اندیشمندان بسیاری بدان پرداخته اند. ناتوانی بشر از خارج ساختن مفهوم عدالت از سطح ذهن و عملی کردن آن در متن جامعه، دست یابی به این هدف را به صورت آرمان بشری درآورده است. آنچه دوام و بقای حکومت ها به آن وابسته است، ایجاد زمینه هایی جهت بر پایی قسط و عدل در جامعه است. حکومت دینی با فراهم آوردن زمینه عدالت گستری و از بین بردن فقر و تبعیض در جامعه و با وسعت بخشی به معیشت افراد، رشد و کمال حقیقی انسان را در امور مادی و معنوی تضمین می کند. عدالت، جایگاه والایی در حکومت دینی به ویژه در حکومت آرمانی آخرالزمان دارد. حضرت مهدی(عج) که طرحی نو در مدینه فاضله مبتنی بر عدالت درمی اندازد، خود با نام عدل؛ یعنی «الْعَدْلُ الْمُنْتَظَرُ» معرفی شده است.

عدل در لغت و اصطلاح، معانی مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود: «نهادن هر چیزی به جای خود»، «حد متوسط میان افراط و تفریط در قوای درونی» (معین، محمد، فرهنگ معین، واژه عدل)، «به تساوی تقسیم کردن»، (لوپس معلوف، المنجد، ماده عدل) «رعایت برابری در پاداش و کیفر دادن به دیگران، اگر عمل نیک است پاداش، و اگر بد است کیفر داده شود». (راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، واژه عدل، ص ۳۲۵) شهید مطهری از واژه عدالت و ظلم، که درباره انسان به کار می رود، چنین ترسیمی ارائه داده است: «ما افراد بشر، فردی از نوع خود را که نسبت به دیگران قصد سوئی ندارد، به حقوق آنها تجاوز نمی کند، هیچ گونه تبعیضی میان افراد قائل نمی گردد، در آنچه مربوط به حوزه حکومت و اداره او است، با نهایت بی طرفی، به همه به یک چشم نگاه می کند، در مناقشات و اختلافات افراد دیگر، طرفدار مظلوم و دشمن ظالم است؛ چنین کسی را دارای نوعی از کمال (یعنی عدالت) می دانیم و روش او را قابل «تحسین» می شماریم و خود او را «عادل» می دانیم». در مقابل، فردی را که نسبت به حقوق دیگران تجاوز می کند، در حوزه قدرت و اداره خود میان افراد تبعیض قائل می شود، طرفدار ستمگران و ستمکشان «بی تفاوت» است، چنین کسی را دارای نوعی نقص به نام «ظلم» و ستمگری می دانیم و خود او را «ظالم» می خوانیم و روش او را لایق «تقیح» می شماریم. (مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۴۵، صدرا)

عدل دارای جاذبه ای فطری است و نزد وجدان عمومی بشریت، ارزش گرانبه دارد، زیرا در سایه عدل، هر کسی به حق خویش می رسد، تعدی و تجاوز از جامعه رخت بر می بندد و امنیت و آرامش بر همه جا حاکم می شود. به همین جهت مردم، بی عدالتی را نکوهش می کنند و عدالت را می ستایند. امام صادق (ع) درباره این حقیقت که بی عدالتی عیب، و عدالت خوشایند همگان است فرموده است: «تَقْوَا اللَّهَ وَ اَعْدِلُوا فَانَّكُمْ تُعَيَّبُونَ عَلَى قَوْمٍ لَا يَعْدِلُونَ» (کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۱۷) از خداوند پروا کنید و به عدالت رفتار کنید، چرا که شما به قومی که عدالت نکنند خرده می گیرید». همچنین فرموده است: «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَالْأَيْنُ مِنَ الزَّيْدِ وَاطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمَشْكِ» (کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۱۷) عدل از غسل شیرین تر، از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است». آری همچنان که عدل به کام هر کسی شیرین و بوی خوش مشک خوشایند همگان است، رایحه عدل نیز نزد همگان پسندیده و خوشایند است. این سخن اشاره به این است که مردم تشنه عدالتند و انجام یک کار عادلانه، هر چند قلیل، موجب گشایش کارهای بسیار می شود.

قسط و عدل، در ساختار هستی هر چیزی نهاده شده و همه آفرینش، دارای گوهر عدل است. جامعه اسلامی بر مبنای توحید و عدالت استوار است و شکوفایی آن هم در گرو پای بندی افراد به این دو اصل اعتقادی و عملی است.

۴-۶- برقراری وحدت در جامعه

مقصود از وحدت اسلامی، همبستگی مسلمانان و اتحاد پیروان مذاهب گوناگون با وجود اختلافات مذهبی، در برابر دشمنان اسلام و بیگانگان است. وحدت اسلامی به معنای یکی شدن مذاهب نیست؛ چراکه این نوع وحدت، نه شدنی است و نه منظور داعیان وحدت است؛ حتی به معنای شیعه شدن سنی، یا سنی شدن شیعه نیست؛ بلکه منظور، کنار گذاشتن مسائل اختلافی و تکیه بر مشترکات و مبنا قرار دادن آنها در تعامل با یکدیگر و مسائل مربوط به جهان اسلام و صحنه بین المللی است، به گونه ای که مسلمانان فارغ از اختلافات و با پرهیز از تفرقه در مسائل جهان اسلام، هم سو و هم جهت حرکت کنند. به تعبیر دیگر، اختلافات نباید مانع از اخوت اسلامی و وحدت صفوف مسلمین در برابر دشمنان شود. از این رو، معنای اتحاد شیعه و سنی، دست برداشتن و کوتاه آمدن از اصول و اعتقادات خویش نیست؛ بلکه یعنی با توجه به اینکه بین دو مذهب، مشترکات بسیاری وجود دارد، دو گروه باید بر محور این مشترکات به هم نزدیک شوند و برای حفظ و تعالی اسلام با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشند؛ چراکه هر دو، دشمن واحدی دارند؛ یعنی دشمنان اسلام، دشمن هر دو مذهب هستند. رهبر معظم انقلاب حفظه الله در تفسیر وحدت معتقدند: «مراد ما از وحدت اسلامی، یکی شدن عقاید و مذاهب اسلامی نیست. مراد ما از وحدت دنیای اسلام، عدم تنازع است: (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا / انفال/۴۶) تنازع نباشد، اختلاف نباشد». (بیانات رهبری (حفظه الله) در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی، مورخ ۱۳۸۵/۰۵/۳۰) همچنین معظم له می فرمایند: «اتحاد مسلمین، به معنای انصراف مسلمین و فرقی گوناگون از عقاید خاص کلامی و فقهی خودشان نیست؛ بلکه اتحاد مسلمین به معنای این است که فرقی گوناگون اسلامی (فرقی سنی و فرقی شیعه) - که هر کدام فرقی مختلف کلامی و فقهی دارند - حقیقتاً در مقابله با دشمنان اسلام، همدلی و همدستی و همکاری و همفکری کنند». (همان، مورخ ۱۳۶۸/۰۷/۲۴)

اسلام به اصل وحدت و اتحاد از دیدگاه سیاسی - اجتماعی آن نگرسته و بر اهمیتش تأکید نموده است، لذا قرآن مؤمنان را برادران یکدیگر خوانده و فرموده است: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ / حجرات/۱۰) که این پیوند اخوت و برادری در میان مسلمانان مدینه چنان مستحکم شد که تا مدتی پس از عقد اخوت، آنان از یکدیگر ارث می بردند تا اینکه با نزول آیه: (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ / انفال/۷۵) این حکم نسخ شد. در بسیاری از آیات قرآن کریم، به وحدت امت اسلامی توصیه شده است: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا / آل عمران/۱۰۳) «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین اظهار داشته است: «شاید وجه اینکه «اعتصام به حبل الله و متفرق نشدن» نعمت خدا خوانده شده، اشاره به این معنا باشد که اگر شما را به اعتصام و عدم تفرقه می خوانیم، بی دلیل نیست. دلیل اینکه شما را به آن دعوت کرده ایم، همین است که به چشم خود ثمرات اتحاد و اجتماع، تلخی عداوت و حلاوت محبت و الفت و برادری را چشیدید و در اثر تفرقه در لبه پرتگاه آتش رفتید و در اثر اتحاد و الفت از آتش نجات یافتید». (المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبایی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۵۷۴) قرآن کریم، اختلاف را یکی از بدترین عذابها دانسته، می فرماید: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ / آل عمران/ ۱۰۵) «مانند کسانی که تفرقه افکندند و اختلاف کردند، بعد از اینکه به آنها پینه داده شد، نباشید و برای آنان عذاب بزرگی است». همچنین پیامبر (ص) و ائمه (ع) پیوسته بر مسئله وحدت

تأکید داشته‌اند که از باب نمونه به برخی از روایات اشاره می‌شود: «أَيُّهَا النَّاسُ! عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ؛ (میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹ش، ح ۲۴۳۴) ای مردم! بر شما باد به جماعت و بپرهیز از جدایی.» و «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَالْفِرْقَةُ عَذَابٌ؛ (کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق، ح ۲۰۲۴۲) وحدت مایه رحمت است، و تفرقه موجب عذاب.» و «يُدَالِلُهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَالشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ خَالَفَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ؛ (همان، ح ۱۰۳۱) دست خدا بر سر جماعت است و شیطان با کسی همراه است که با جماعت ناسازگاری کند.» همچنین امام علی (ع) می‌فرماید: عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَالتَّبَادُلِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرِ وَالتَّقَاتُغِ؛ (نهج البلاغه، سید رضی، تصحیح: صبحی صالح، نشر هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، نامه ۴۷) بر شما باد به ارتباط و بخشش به یکدیگر و دوری گزیدن از جدایی و پشت کردن به یکدیگر.»

یکی از دلایل ضرورت وحدت اسلامی، بهره‌گیری حداکثری از اسلام است و مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند که مسلمانان حول محور مشترک خود، به اتحاد برسند. اهمیت وحدت را زمانی در می‌یابیم که در تاریخ می‌خوانیم امام علی (ع) پس از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به دلیل حفظ نظام اسلامی در برابر دشمن و تحقق اهداف نهایی وحدت که پیروزی جهان اسلام و تبیین واقعی اصول و مبانی اسلامی می‌باشد، به جای تصاحب خلافت که طبیعتاً حق ایشان بود، سیاست اتحاد را در پیش گرفت و به جای نزاع، بر اساس مصلحت اندیشی، مسئله عقلانیت را بر حقانیت ترجیح دادند و در آن بازه زمانی وحدت مسلمانان را مهم‌تر از خلافت دانستند؛ چراکه دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین مترصد فرصتی بودند تا مسلمانان را در مقابل یکدیگر قرار دهند. شهید مطهری در این خصوص می‌نویسد: «ما این را باید بدانیم که در این عصر از هر عصر دیگر، مسلمانان بیش تر به اتحاد و رفع اختلاف احتیاج دارند. ما شیعیان این افتخار را داریم که علی علیه السلام بزرگ‌ترین گذشتها و فداکاریها را در زمینه خلافت انجام داد. در نهایت خلوص نیت با رقبای خود همکاری و همگامی کرد؛ یعنی مصلحت اسلام را بالاترین مصلحتها دانست.» (یادداشت‌های استاد مطهری، صدرا، تهران، ۱۳۹۱ش، ج ۷، ص ۸۲ - ۸۳) در فرهنگ اسلام، وحدت نردبام رشد نظام و در مقابل آن، تفرقه و بی‌نظمی مانع درک واقعیت‌های جامعه است. دین اسلام، وحدت ظاهری و اتحاد تصنعی را از میان برداشته و وحدت واقعی و اتحاد حقیقی را جایگزین آن می‌سازد، از این‌رو ملاک و معیار دین اسلام در اتحاد افراد، اعتقاد دینی و ایمان و تقوا و پای‌بندی به آن‌هاست نه زبان و نژاد و رنگ و زمین و قومیت که خود از عوامل اختلاف هستند و بیشتر منجر به تفرقه می‌شود.

۶-۵- جهاد

جهاد در راه خدا، یکی از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی هر مسلمان است. هر آنچه که مومن در بدست آوردن آن در راه ایمان به الله و فرمانبری او تلاش نماید مثل مقاومت در برابر شر و بدی‌ها و انحرافات، ثابت قدم ماندن در دین الله، استقامت در مقابل وسوسه‌های شیطان، از جمله جهاد در راه الله محسوب می‌شود. اسلام دینی است فطری که از راه دلیل و برهان و بهره‌گیری از صفای باطن و فطرت پاک انسان‌ها، راه توسعه و نفوذ در دل انسان‌ها و ایجاد فضایی مناسب برای زندگی شرافتمندانه براساس ارزش‌های انسانی را برای همگان فراهم می‌سازد. این دین با خون‌ریزی، ویرانی، نابسامانی و با هدف کشورگشایی و تجاوز به حقوق دیگران سر سازش ندارد و به قول استاد مطهری: «هر نوع قتالی و جنگی به عنوان تجاوز، یعنی (برای دست‌اندازی بر مال و ثروت و نیروهای دیگران) و به عبارت دیگر جنگ برای استخدام نیروهای اقتصادی یا انسانی یک قومی به هیچ وجه از نظر اسلام روا نیست. از نظر اسلام این‌گونه جنگ‌ها نوعی ظلم است. جهاد فقط به عنوان دفاع و در

واقع مبارزه با یک نوع تجاوز است که می‌تواند مشروع باشد». (مطهری، مرتضی، جهاد، ص ۳۹) توضیح اینکه حیات و زندگی در جهان طبیعت به تلاش و مبارزه دائمی با آفت‌ها و خطرهای بستگی دارد، از این‌رو هر یک از موجودات به فراخور حال خود از ابزار مناسب برای دفاع برخوردارند. شاخ‌های پیچ‌درپیچ گوزن، ساق‌های نازک و باریک آهو برای فرار، دندان‌های تیز و پنجه‌های قوی شیر و ببر و پلنگ و نیز ریشه‌های قوی گیاهان، همه ابزارهای دفاعی این موجودات هستند.

امیرمؤمنان علی (ع) با تشبیه جهاد به زره و سپر، بر نقش حفاظتی آن تاکید کرده و می‌فرماید: «جهاد، دری از درهای بهشت است که خداوند آن را بر افراد خاصی از بندگانش گشوده است، و جامه تقوا و پاکی‌هاست که بر تن آنان پوشانده، و زره استوار الهی است که آسیب نینیند، و سپر محکم اوست (که تیر بلا در آن ننشیند). هر که جهاد را رها کند و ناخوشایند داند، خدا جامه خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند...». (نهج‌البلاغه، ص ۲۶، دشتی، خطبه ۲۷) استاد مطهری (ره) با اشاره به این سخن حضرت (ع) می‌فرماید: «اگر ملتی مسلمان، روحش روح جهاد باشد... و اگر این سپر الهی را همواره در دست داشته باشند، دیگر ضربتی بر آن‌ها کارگر نخواهد افتاد، زره، آن جامه حلقه حلقه آهنین است که سربازان هنگام جنگ مانند یک پیراهن بر تن می‌کردند و اما سپر، ابزاری است که به دست می‌گرفته و مانع ورود ضربت می‌شده‌اند. کار سپر، جلوگیری از ورود ضربت بوده و کار زره، خنثی کردن اثر ضربت وارده. ظاهراً علی (ع) از آن جهت جهاد را هم به سپر تشبیه کرده و هم به زره که برخی جهادها نوعی پیش‌گیری است و مانع ورود ضربت می‌شود و بعضی دیگر شکل مقاومت و بی‌اثر کردن حملات را دارد». (مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی به ضمیمه شهید، ص ۹۰) این راه کار، که از فروع و ضروریات دین است و جایگاه بلندی در بین احکام اجتماعی دارد، از عمده‌ترین شیوه‌های برائت از بیگانگان در جهت حفظ و گسترش فرهنگ اسلامی به شمار می‌رود. شکل ابتدایی آن مشروط به حضور پیشوای معصوم علیه السلام و بسط ید اوست. در جهاد ابتدایی، همه اصناف کافران، نخست به پذیرش اسلام دعوت می‌شوند؛ اهل کتاب می‌توانند در صورت عدم پذیرش آن، با شروط «اهل ذمه» در قلمرو حاکمیت اسلامی زندگی کنند. اما مشرکان و پیروان ادیان غیرتوحیدی، راهی جز پذیرش اسلام و یا جنگ ندارند، خداوند درباره مشرکان مکه می‌فرماید: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم واحصوهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا و اقاموا الصلاة و اتوا الزکاة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم». «(توبه/ ۵) این برخورد شدید برای برائت از آنان است و این که از هر طریق ممکن باید همگی منقرض شوند تا مردم از اختلاط و معاشرت با آنان رهایی یابند (محمدحسین طباطبائی، المیزان، چ پنجم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۱۵۱ - ۱۵۲) و از تاثیرپذیری از باورها و ارزش‌های شرک‌آلود و کفر آمیزشان در امان بمانند.

اما جهاد دفاعی مشروط به حضور معصوم نیست، بلکه هنگامی که اساس اسلام، شعائر و ارزش‌های آن و یا جان، مال و سرزمین مسلمانان از سوی کفار تهدید شوند، مبارزه با آن‌ها بر هر مسلمان واجد شرایطی واجب است. (و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون؛ توبه/ ۱۲) دقت در آیات مربوطه نشان می‌دهد که هدف اصلی از این راه کار از یک سو، نابودی کامل باورها و ارزش‌های کفرآلود و شرک آمیز و از سوی دیگر، حفظ هویت فرهنگی مسلمانان و باورها و ارزش‌های توحیدی است.

۶-۶- خودباوری و خودکفایی در تمام زمینه‌ها

خودباوری و عزت نفس از اصلی‌ترین عوامل رشد مطلوب شخصیت است، نیاز انسان به خودباوری در راستای رسیدن به اهداف خود در زندگی امری انکارناپذیر است، در تعریفی دیگر خودباوری به معنای ایمان به توانایی‌های ذاتی و استعدادهای درونی فرد بر مبنای توکل بر خداوند تعبیر شده است. یعنی همان‌گونه که ساختار شاکله پیامبر اکرم (ص) برگرفته از خلق و خوی نیکوست از دیدگاه اخلاق قرآنی، انسان نیز وظیفه دارد به دنبال عناصر سازنده‌ای باشد که شخصیت را از آفت‌های نفس مصون نگه می‌دارد. از آثار خودباوری می‌توان به عزت نفس، موفقیت، پرهیز از گناه، بی‌نیازی از غیر خدا، به بن بست نرسیدن و یاد دائمی خدا اشاره کرد. امام باقر (ع) در رابطه با خودباوری فرموده است: «در عیب آدمی همین بس که در مورد (عیوب) خود کور باشد و در مورد مردم بینا و دیگری را به کاری سرزنش کند که خود نمی‌تواند آن را ترک کند». (امالی مفید، ص ۶۷) امام علی (ع) نیز در این رابطه فرموده است: «لا یصدقُ ایمانُ عبدٍ حتی یكونَ بِما فی یَدِ اللَّهِ اَوْثَقَ مِنْهُ بِما فی یَدِهِ؛ ایمان بنده‌ای صدق نمی‌کند، جز آن که توکل و اعتماد او به آن چه در دست خداست، بیشتر از آن باشد که در دست اوست». (نهج البلاغه/ حکمت ۳۱۰)

امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: «اساس همه شکست‌ها و پیروزی‌ها از خود آدم شروع می‌شود. انسان اساس پیروزی است و اساس شکست است. باور انسان اساس تمام امور است. غربیان و در سابق انگلستان و بعد از او آمریکا و سایر کشورهای قدرتمند دنبال این بودند که با تبلیغات دامنه دار خودشان به ممالک ضعیف بیاوراند که ناتوان اند، بیاوراند که اینها نمی‌توانند هیچ کاری انجام بدهند؛ اینها باید در صنعت، در نظام، در اداره کشورها، دستشان به طرف قدرتهای بزرگ از شرق و غرب دراز باشد. آنهایی که می‌خواستند مخازن این کشورهای ضعیف را ببرند، نقشه‌های درست فکر کرده آنها این بود که مردم این کشور را، ملت این کشورها را، باورشان بیاورند که خودشان ناتوانند؛ ناتوانی را به خورد کشورهای مستضعف بدهند و خود مردم باور [کنند] که ما نمی‌توانیم صنعتی را خودمان ایجاد کنیم و نمی‌توانیم لشکری را خودمان اداره کنیم و نمی‌توانیم اداره مملکت خودمان را بکنیم. این باور که به وسیله تبلیغات غربزدگان در این ممالک پیاده شد، این کشورها را به تباهی و عقب ماندگی کشاند. هر کاری را که انسان باورش این است که ضعیف است نسبت به آن کار، نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد. هر قدر، قدرت ارتشی زیاد باشد، لکن قدرت روحی نداشته باشد و باورش آمده باشد که در مقابل فلان قدرت و فلان قدرت نمی‌تواند ایستادگی کند، این ارتش محکوم به شکست است و هر کشوری که اعتقادش این باشد که نمی‌تواند خودش صنعتی را ایجاد کند این ملت محکوم به این است که تا آخر نتواند و این اساس نقشه‌هایی بوده است که برای ملل ضعیف دنیا قدرتهای بزرگ کشیده اند و قلمفرسایانی که در راه آنها قلمفرسایی می‌کردند و غربزدگانی که وابسته به آنها بودند، این مطلب را به طور وسیع تبلیغ کردند، به طوری که این ممالک باورشان آمده بود که هیچ کاری از آنها ساخته نیست و هیچ امری از امور کشوری و لشکری و صنعت و سایر اموری که در تمدن بشر دخالت دارد از عهده اینها ساخته نیست و باید از غرب و از قدرتهای بزرگ اینها تبعیت کنند، لشکرشان مستشار لازم دارد و کشورشان مدبر. این باور مادامی که در کشورهای جهان و کشورهای مستضعف هست، برای خاطر همین باور تا آخر مبتلا و وابسته هستند. شما چنانچه باورتان آمده باشد که نمی‌توانید صنعت درست بکنید و نمی‌توانید صنایع بزرگ و کوچک را و چیزهایی که احتیاج به غرب بوده است خودتان آنها را درست بکنید، تا این باور هست، نمی‌توانید که انجام بدهید». (سخنرانی در جمع پرسنل صنایع نظامی کشور (خودباوری و رهایی از وابستگیها)؛ ۶۰/۱/۳۱) ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند: «کسانی که از آنها هستند یا افکارشان آن نحو افکار است یا - به اصطلاح - خودشان صلاح ملت را می‌دانند، که وابسته باشد. خوب، هستند اشخاصی که متدین هم هستند، نمازخوان هم هستند، شاید نماز شب هم می‌خوانند، اما افکارشان این طوری پرورش یافته؛ یعنی، از بچگی به گوش اینها خوانده اند که این کشورهای ضعیف بدون وابستگی یا به این طرف یا به آن طرف، بدون این، برایشان امکان استمرار حیات نیست! وقتی هم وارد شدند در مدرسه، توی مدرسه این را به گوششان خوانده

اند. وقتی هم وارد شدند در جامعه، هی این در گوششان خوانده شده است، در روزنامه ها تبلیغ شده است، در مجلات تبلیغ شده است، همه جا این مطلب پیش آمده است که شما خودتان نمی توانید خودتان را اداره کنید. اگر از دامن شرق فرار کنید، به دامن غرب باید پناهنده بشوید! این اشخاص متدینی هم که نمازخوان هم هستند، متدین هم هستند، لکن این معنا در ذهنشان هست که چون شوروی الحاد ذاتی دارد و اصلاً مبدأی قبول ندارد، ما اگر از او فرار کنیم و ناچاریم [با] یک جایی پیوند حاصل کنیم، باید به طرف غرب برویم، و حالا امریکاست. اینها نه اینکه غرضشان این است که - مثلاً - یک صدمه ای به اسلام وارد بشود، نه، اصلاً این طوری پرورش پیدا کرده اند؛ فکرشان این طوری است؛ صلاح را این می دانند». (سخنرانی در جمع فرماندهان نظامی (اجتناب ارتش از مداخله در امور سیاسی)؛ ۶۰/۳/۲۴) امام خمینی(ره) با اعتقاد بر این که استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می گیرد، می فرماید: «ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکانپذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیرسلطه است». (پیام به دانشجویان و دانش آموزان (آثار فرهنگ مستقل و فرهنگ وابسته)؛ ۶۰/۶/۳۱)

۶-۷- مقاومت فرهنگی

پای بندی به باورهای اسلامی در زندگی فردی و اجتماعی، ناگزیر یک سلسله ناملایمات، محدودیت‌ها و محرومیت‌های ظاهری به دنبال دارد. اسلام مقاومت در برابر این امور و دیگر فشارهای اجتماعی برای صیانت از فرهنگ اسلامی و عدم پذیرش فرهنگ جاهلی را از مصادیق بارز «صبر در طاعت» و «جهاد فی سبیل‌الله» می‌داند و از مسلمانان می‌خواهد هرگز به دلایلی همچون حاکمیت فرهنگ جاهلی بر جامعه و پیروی اکثریت از آن، اندک بودن رهروان طریق هدایت و وجود فشارهای گوناگون اجتماعی، دست از باورها و ارزش‌های خود برنداشته، به رنگ جماعت درنیابند؛ چرا که پس از هدایت سبیل (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفوراً؛ انسان/ ۳) و تبیین رشد از غی، (لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی ...؛ بقره/ ۲۵۶) جت بر همه تمام است و باید برای حفظ باورها و ارزش‌ها توحیدی پایداری کرد.

مقاومت فرهنگی و جان بازی در راه باورها و ارزش‌های توحیدی، جلوه‌های با شکوهی در تاریخ ادیان الهی داشته است و انبیا، خود طلایه داران این حرکت بوده اند. از این رو، قرآن کریم علاوه بر انبیا، از افراد و گروه‌های مؤمنی نام می‌برد که علی‌رغم حاکمیت فرهنگ و نظام اجتماعی - سیاسی طاغوت بر جامعه و تحمل سختی‌های فراوان، دست از باورها و ارزش‌های توحیدی بر نداشته و با جان خریدن انواع فشارهای اجتماعی، آزارها و اذیت‌ها سر بر سرآیین و ایمان خود نهادند. این کار آنان چنان بزرگ و با شکوه است که خداوند آن را به غایت ستوده و آن‌ها را برای همیشه تاریخ و به عنوان الگوی سرمد مؤمنان معرفی کرده است. قرآن با بیان این قبیل داستان‌ها، بر آن است که از یک سو، مسلمانان را، که همواره با این فشارها مواجه بوده اند، دل داری دهد تا هرگز موعوب جوامع و فرهنگ‌های طاغوتی نشده، بر صیانت از باورها و ارزش‌های توحیدی پای داری کنند و از سوی دیگر، سرانجام دردناک کافران را، که دست به آزار مؤمنان زده اند، برای عبرت همه کافران تاریخ گوشزد نماید. به برخی از جلوه‌های این نوع مقاومت‌ها در قرآن توجه کنید:

الف) ساحران فرعون: هنگامی که ساحران به حقانیت رسالت موسی(ع) پی برده و به خدای یگانه ایمان آوردند، (اعراف/ ۱۱۹-۱۲۲) فرعون سخت برآشفته و آن‌ها را به شدیدترین شکنجه‌ها و فجیع‌ترین نوع قتل (بریدن یکی از دو دست و پای دیگر و آویزان کردن از تنه درخت نخل) تهدید کرد، (قال فرعون أمنتهم به قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا

منها اهلها فسوف تعلمون لا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین؛ اعراف/ ۱۲۳ - ۱۲۴ و نیز ر.ک: طه/ ۷۱) تا دست از ایمان خود بردارند، اما ساحران بدون اینکه مرعوب این تهدیدها شوند، بر ایمان خود پایداری کرده، گفتند: «سوگند به خدایی که ما را آفریده، هر گز با وجود این دلایل روشن، تو را بر خدای یگانه مقدم نخواهیم داشت. هرکاری که دوست داری انجام بده، فرمان تو تنها در این دنیا نافذ است و تنها می توانی ما را از پاداش ها و امتیازاتی که داده بودی محروم کنی و با بریدن دست و پایمان و آویختن به دار، ما را از زندگی دنیا محروم سازی، (قالوا لن نؤثرک علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا؛ طه/ ۷۲) اما اگر کسی در گرداب شرک و گناه غرق شود، برای همیشه در آتش قهر خدا دچار خواهد شد؛ چنان که اگر کسی به وادی ایمان و عمل صالح گام نهد از نعمت های بی شمار و بهشت جاودان خدا بهره مند می شود. (انه من یات ربه مجرما فان له جهنم لایموت فیها و لا یحیی و من یاته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی؛ طه/ ۷۴ - ۷۵) ما به پروردگار خویش ایمان آوردیم تا گناهان و جادوگری مان را، که تو ما را برای مقابله با موسی بدان واداشتی، بیامرزد؛ که او بهتر و ماندگارتر است. (انا ائمانا برنا لیغفر لنا خطایانا و ما اکرهتنا علیه من السحر و الله خیر و ابقی؛ طه/ ۷۳) تو به سبب این که ما با دیدن نشانه های آشکار الهی به خدا ایمان آوردیم، می خواهی از ما انتقام بگیری، و ما از خداوند می خواهیم که به ما صبر و استقامت عنایت کرده، ما را مسلمان و با ایمان از این دنیا ببرد. (و ما تنقم منا الا ان ائمانا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین؛ اعراف/ ۱۲۶)

قرآن با بیان این فراز از داستان حضرت موسی(ع) یکی از زیباترین صحنه های توحیدی را ترسیم کرده، قدرت شگفت انگیز ایمان راسخ و یقین به خدا و باورهای توحیدی را به نمایش می گذارد که چگونه می تواند با شکوه ترین جلوه های پایداری و مقاومت فرهنگی را بیافریند.

ب) مؤمن آل فرعون: وی را از نزدیکان فرعون دانسته اند (نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۱۸) و ظاهرا پس از ایمان آوردن ساحران، به حضرت موسی علیه السلام گروید، اما ایمان خود را از فرعونیان پنهان می داشت. قرآن وی را با نام «مؤمن آل فرعون» معرفی می کند؛ نامی که دنیایی از پیام است. «مؤمن» تجسمی از باورها و ارزش های توحیدی است که در میان اجتماعی (آل فرعون) می زیست که زمامدار آن نماد برجسته کفر، شرک و طغیان بود. سوره ای از قرآن نیز به این نام، نام گذاری شده است و بیش از بیست آیه به شرح مقاومت و بیانات وی در دفاع مستدل و حکیمانه از باورها و ارزش های توحیدی و نکوهش شرک و بت پرستی و پیروان آن می پردازد. از آیات قرآن بر می آید که وی مردی هوشمند، موقع شناس، دارای منطقی استوار و نیز آگاه به معارف توحیدی بوده است. او برای آگاهی از نقشه فرعونیان و در حمایت از حضرت موسی(ع)، ایمان خود را پنهان می داشت؛ اما هنگامی که دید خشم شدید فرعون جان موسی(ع) را تهدید می کند، قدم پیش نهاد و با به خطر انداختن جان خویش و بیانات مستدل و منطقی، جان موسی را از خطر رهانید. (غافر/ ۲۶ - ۴۴)

قرآن درباره فرجام وی به طور سر بسته می گوید: خداوند او را از توطئه های آنان رهانید، ولی فرعونیان را در گرداب هلاکت و عذاب الهی غرق کرد، (غافر/ ۴۵) اما از اینکه چه توطئه ای علیه او چیدند، چیزی نمی گوید. بخشی از آن توطئه می تواند تحمیل بت پرستی بر وی باشد، اما خداوند چنان قدرت روحی و استقامتی به او داد که از این دام مهلک رها شد. امام صادق(ع) نیز در تفسیر جمله «فوقاه الله سیئات ما مکروا» به آن اشاره کرده، می فرماید: «والله لقد قطعوه اربا اربا و لکن وقاه الله ان یفتنوه فی دینه»؛ (بحار الانوار، ج ۳۸، ۱۶۲، ح ۵) به خدا سوگند، او را قطعه قطعه کردند، ولی هرگز نتوانستند وی را به دست برداشتن از دین و آیین خود وادار نمایند.

ج) آسیه همسر فرعون: وی نیز پس از غلبه حضرت موسی بر ساحران، به خدای یگانه ایمان آورد، ولی آن را پنهان می داشت، اما سرانجام رازش برملا شد. فرعون بارها از وی خواست دست از آیین یکتاپرستی بردارد و از موسی علیه السلام و خدای یگانه بیزارى جوید، اما وی به شدت پایداری کرد. هنگامی که فرعون از ارتداد او ناامید شد، دستور داد وی را در زیر آفتاب سوزان به چهار میخ کشیده، سنگ بزرگی بر روی سینه‌اش قرار دهند، اما او آن قدر در زیر شکنجه تاب آورد که جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خداوند او را به عنوان الگوی ابدی برای همه مؤمنان تاریخ معرفی می کند؛ زنی که در متن یک محیط آکنده از کفر و شرک و در خانه سرسخت ترین دشمن خدا زندگی می کرد، اما به سبب پای بندی به باورها و ارزش‌های توحیدی، نه تنها از جان خود گذشت، بلکه به همه جلال و جبروت فرعونى و زرق و برق دنیا و ناز و نعمت زندگی پشت پا زد و با آرزوی همجواری با خدای مهربان، از فرعون و پیروان ستم کار او و نیز باورها و ارزش‌های جاهلی آنان بیزارى جست. (و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنى من فرعون و عمله و نجنى من القوم الظالمین؛ تحریم/ ۱۱) از این رو، پیامبر گرامی (ص) وی را یکی از چهار زن برتر بهشت معرفی کرد. (جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، بیروت، درالفکر، ۱۴۱۴ ق، ج ۶، ص ۲۴۶)

د) اصحاب اخدود: در داستان موسوم به «اصحاب اخدود»، از جباران ستمگری یاد می شود که گودال عظیمی پر از آتش انبوه فراهم آورده، مؤمنان را تنها به دلیل اینکه دست از آیین یکتاپرستی برنداشتند و به آیین شرک آمیز گردن ننهاندند، درون آتش انداخته، سوزاندند. آنان با تمام قساوت و بی رحمی، در کنار گودال می نشستند و سوختن مؤمنان را تماشا می کردند. (قتل اصحاب الاخدود النارذات الوقود اذ هم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید؛ بروج/ ۴ - ۸)

ه) اصحاب کهف: اصحاب کهف گروه دیگری از قهرمانان مقاومت در راه حفظ فرهنگ و آیین توحیدی هستند که خداوند به سبب عظمت کاری که انجام دادند، آنان را «جوان مرد» می نامد، با اینکه همه از مرز جوانی گذشته بودند. (قال الصادق علیه السلام: «اما علمت ان اصحاب الکهف کانوا کلهم کهولا فسماهم الله فتیةً بایمانهم. من آمن بالله و اتقی فهو الفتی؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۴۴) آنان شش نفر از مشاوران و نزدیکان دقیانوس طاغوت زمان به همراه یک چوپان بودند و در جامعه ای می زیستند که شرک و بت پرستی و باورها و ارزش‌های برخاسته از آن بر سراسر زندگی مردمان سایه گستر بود و حاکمان ستمگر طاغوت، یکی پس از دیگری بر گرده جامعه سوار شده، به پاس‌داری از فرهنگ کفر و نظام اجتماعی سیاسی می پرداختند. اصحاب کهف از پیروان آیین نوظهور حضرت مسیح (ع) بودند که سران کفر به سختی در برابر آنان واکنش نشان دادند و برای جلوگیری از گسترش دین آنان، مؤمنان را به شدت مورد آزار و شکنجه قرار داده، به قتل می‌رساندند. (انهم ان یظہروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتہم ولن تفلحوا اذا ابداء؛ کهف/ ۲۰)

اصحاب کهف در آغاز، ایمان خود را پنهان می ساختند، اما یکی از روزها و در حضور امپراتور و درباریان، بپا خاسته، با بیزاری جستن از خدایان دروغین و آیین بت پرستی، ندای توحید سر داده، پرده از ایمان خود برداشتند. (کهف/ ۱۳-۱۶) اما فرهنگ جاهلی چنان در تار و پود جامعه و هزار توی اذهان حاکمان و مردم ریشه دوانده بود که نه تنها آوای توحید، ذره‌ای گوش جان

آنان را ننواخت، بلکه آن‌ها کمر به قتل اصحاب کهف بستند، ولی آنان در فرصتی و با دست کشیدن از آن همه زرق و برق و ناز و نعمت شاهانه به غاری پناه بردند تا با کناره‌گیری از جامعه و فرهنگی آلوده، هویت و سلامت فرهنگی خویش را حفظ نمایند.

و) مسلمانان صدر اسلام: تاریخ اسلام، به ویژه تاریخ سرخ تشیع، بیش از هر آیین و مذهب دیگری شاهد مقاومت فرهنگی، پایداری و جان فشانی در راه حفظ باورها و ارزش‌های اسلامی بوده است. نمونه بارز آن مقاومت مسلمانان صدر اسلام می‌باشد که قرآن در کنار ستایش آنان به سبب مقاومت و مهاجرت فرهنگی و نیز جهاد در راه حفظ باورها و ارزش‌های توحیدی، این مهم را نیز گوشزد می‌کند که گمان نکنید آزارها و شکنجه‌ها و در نتیجه، مقاومت به پایان رسیده است، بلکه تا زمانی که شما بر سر باورها و ارزش‌های الهی پافشاری کنید، آزارها و شکنجه‌ها ادامه دارد و شما نیز باید همواره مقاومت و پایداری نمایید. در اینجا، به دو نمونه از مقاومت فرهنگی مسلمانان صدر اسلام اشاره می‌شود:

۱. خداوند در آیه ۱۱۰ سوره نحل می‌فرماید: «ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم»؛ اما پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از آزار و شکنجه هجرت کردند، سپس جهاد نموده و (در راه خدا) استقامت ورزیدند، پروردگارت پس از انجام این کارها، آمرزنده و مهربان است (و آن‌ها را مشمول رحمت خود می‌سازد).

مفسران، آیه یاد شده را در شان افرادی همچون بلال حبشی، صهیب رومی، خباب بن منذر، یاسر، سمیه و عمار نازل دانسته‌اند که مورد سخت‌ترین آزارها و شکنجه‌های مشرکان قرار گرفتند تا دست از اسلام برداشته، بار دیگر جامه کفر و بت پرستی بر تن کنند. بلال حبشی را گاه در زیر آفتاب سوزان حجاز، زرهی آهنین بر تن می‌کردند و گاه سنگ بزرگی را روی سینه‌اش قرار می‌دادند، اما او با مقاومتی مثال‌زدنی، آوای «احد، احد» و «صمد، صمد» سر می‌داد. خباب بن منذر را با تنی عریان بر روی خارهای بیابان می‌کشاندند. سمیه را به چهار میخ کشیدند و پس از آزار فراوان، نیزه‌ای در شکم وی فرو بردند و به شهادتش رساندند. یاسر نیز در زیر شکنجه جان باخت. (تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۴۰ مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۰۳/المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۵)

۲. در سوره آل عمران آیه ۱۸۶ می‌فرماید: «لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور»؛ به یقین، (همه شما) مورد امتحان مالی و جانی قرار می‌گیرید، و از کسانی که پیش از شما به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده شده - یهود - و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید. و اگر استقامت و تقوا پیشه‌سازید، (شایسته‌تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

در شان نزول آیه گفته‌اند: مسلمانان که پس از آزار فراوان، خانه و کاشانه خود را وانهادند و به مدینه هجرت کردند، از سوی مشرکان به غارت خانه و دارایی و نیز آزار بستگان آنان در مکه پرداختند و نیز در مدینه با بدگویی، شماتت و زخم زبان یهودیان، به ویژه شاعر بد زبان و کینه‌توزی به نام کعب بن اشرف، مواجه شدند. او پیوسته پیامبر و مسلمانان را در اشعار خود، هجو می‌کرد و مشرکان را علیه آنان بر می‌انگیخت. حتی نام دختران و زنان مسلمان را در اشعار خود آورده، موضوع غزل‌های عاشقانه قرار می‌داد. سرانجام، فشار روانی بر مسلمانان را به جایی رساند که رسول خدا(ص) دستور قتل او را صادر کرد و وی به دست مسلمانان کشته شد.

آیه مزبور با اشاره به همه این ناملایمت‌ها، مسلمانان را به پایداری، گذشتن از جان و مال و آسایش خویش در راه اسلام فرا می‌خواند و اینکه مبدا آزارها و اذیت‌ها موجب دست کشیدن آنان از اسلام شود و نیز گمان نکنند که با کشته شدن کعب بن اشرف و رفع دیگر مشکلات، گرفتاری‌ها و نیز پایداری‌ها نیز رو به پایان است. (تفسیر طبری، ج ۴، ص ۲۶۷/ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۵)

۷- نتیجه:

نسبت میان فرهنگ و دین، نسبت کل و جزء است؛ فرهنگ کل است و دین جزء. و اگر در این مقایسه، دین اسلام را مد نظر داشته باشیم، باز هم نسبت میان دین اسلام و فرهنگ، نسبت جزء و کل خواهد بود. بر اساس برخی از تعاریف دین، دین عنصری از عناصر فرهنگ خواهد بود و روابط میان انسان و ماوراء الطبیعه را پوشش می‌دهد و در این میان، برخی از حوزه‌های فرهنگ به هیچ روی در شمار مصادیق دین قرار نمی‌گیرد و اگر عده‌ای آنها را در شمار دین قرار دهند، دیگران در آن اما و اگر بسیار خواهند کرد. تفاوت دیگر آنکه، اسلام و فرهنگ از امور قدسی و الهی هستند و مصداق گرایان بر الهی بودن آن تأکید بسیار دارند، اما فرهنگ برگرفته از جامعه است و فرد سازنده آن نیست. بنابراین، آنان که دین را به صورت کلی و اسلام را به صورت خاص محصول و مولود فرهنگ می‌شناسند، از این تفاوت اساسی غفلت داشته‌اند و بی‌جهت دین را به عنوان یک امر الهی، مولود و محصول یک امر بشری و در عین حال جمعی می‌شناسند. دستاورد دین در جهت فرهنگ‌سازی برای بشریت از دیدگاه دانشمندان و فرهیختگان غرب، امری انکار ناپذیر و قطعی است. اندیشمندان بزرگ غرب، انبیاء الهی را در تمدن‌سازی پیشگام آیین انسانها و مذهب را اولین عامل در به وجود آوردن نظم تمدن، دانسته‌اند. بدون شک جامعه انسانی، بدون دخالت عوامل خارجی نمی‌تواند سیر تکاملی داشته باشد و هرگونه تحولی در آن، نیازمند اسباب و علل است. مهم‌ترین علل و عوامل شکوفایی فرهنگ و حیات اجتماعی از منظر قرآن کریم شامل: پیروی از قوانین الهی، تشکیل حکومت و رهبری صالح، عدالت‌گستری، برقراری وحدت در جامعه، جهاد، خودباوری و خودکفایی در تمام زمینه‌ها، مقاومت فرهنگی است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون، مقدمه، بیروت: دارالمکتبه الهلال ۱۹۹۶
۳. احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة معروف به عوالی اللئالی، سیدالشهداء، ۱۴۰۳ق،
۴. آرکون، محمد؛ فکر الاسلامی، قراءه علمیة، بیروت، مرکز الانماء القومي، بی تا،
۵. آرون، ریمون؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، بی تا،
۶. بازرگان، مهدی؛ آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، بی جا، بی تا،
۷. باهنر، محمدجواد، معارف اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸،
۸. بیوک عزیزاده، حیات تعقلی اسلام، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۱،
۹. پالمرو مونتی؛ نگرش جدید بر علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی،
۱۰. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ق؛
۱۱. توسلی، غلام عباس؛ جامعه شناسی دینی، تهران، سخن،
۱۲. جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران،
۱۳. حجازی، فخرالدین، نقش پیامبران در تمدن انسان، بی جا: بعثت، بی تا، ج دوم،
۱۴. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، نشر اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق،
۱۵. خمینی، روح الله، پیام به دانشجویان و دانش آموزان (آثار فرهنگ مستقل و فرهنگ وابسته)؛ ۶۰/۶/۳۱،
۱۶. خمینی، روح الله، سخنرانی در جمع پرسنل صنایع نظامی کشور (خودباوری و رهایی از وابستگیها)؛ ۶۰/۱/۳۱،
۱۷. خمینی، روح الله، سخنرانی در جمع فرماندهان نظامی (اجتناب ارتش از مداخله در امور سیاسی)؛ ۶۰/۳/۲۴،
۱۸. داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷،
۱۹. دوران، ویل، تاریخ تمدن، تهران، بهنود(وابسته به موسسه توسعه انتشارات بهنود)، ۱۳۹۳،
۲۰. دورکیم، امیل؛ صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، بی تا،
۲۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷،
۲۲. زرکشی، محمد؛ البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه،
۲۳. سروش، عبدالکریم؛ ایدئولوژی و دین دنیوی. تهران، صراط، بی تا،
۲۴. سروش، عبدالکریم؛ دین اقلی و اکثری، بسط تجربه نبوی، تهران، صراط، بی تا،
۲۵. سروش، عبدالکریم؛ قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، بی نا، بی تا،
۲۶. سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت، تهران، صراط، ۱۳۷۶ش،
۲۷. سعیدیان، نرگس و همکاران، دائرهالمعارف نو، تهران، نشر آرام، علم و زندگی، ۱۳۹۱
۲۸. سیدمصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، تهران، نشر آرایه، ۱۳۸۵

۲۹. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق،
۳۰. صاحبی، محمد جواد، مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران (مجموعه مقالات)، ج ۱، ص ۶۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴ ش،
۳۱. طباطبایی، محمد حسین؛ قرآن در اسلام، قم، انتشارات اسلامی.
۳۲. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۰، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم، ۱۳۷۴ ش،
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان - تحقیق رضا ستوده، ج ۷، ص ۶۸، تهران، انتشارات فراهانی، چ اول، ۱۳۶۰ ش،
۳۴. طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق،
۳۵. عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۷۳،
۳۶. عروقی موفق، اکبر، پیامبر اعظم (ص) بنیانگذار تمدن اسلامی؛ معرفت، بهمن ۱۳۸۵، شماره ۱۱۰
۳۷. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۱،
۳۸. غزالی، حامد؛ احیاء علوم الدین، بیروت، دارالمعرفه،
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۹، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چ چهارم، ۱۴۰۷ ق،
۴۰. کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق،
۴۱. گوستاو لوبون، تمدن اسلام و غرب، ناشر: افراسیاب، مترجم: محمدتقی فخرداعی گیلانی، ۱۳۷۸،
۴۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ دوم، ۱۴۰۳ ق
۴۳. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، جلد اول، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵،
۴۴. محمدی، ذکراالله، نقش فرهنگ و تمدن اسلامی در بیداری غرب، قزوین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳،
۴۵. محمود روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران، عطار، ۱۳۶۵،
۴۶. مروه، یوسف؛ العلوم الطبیعیة فی القرآن، بیروت، مطابع الوفا،
۴۷. مصباح یزدی، محمد تقی؛ پرسش ها و پاسخ ها، دین و مفاهیم نو،
۴۸. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۱،
۴۹. مطهری، مرتضی، جهاد، صدرا، ۱۳۷۹،
۵۰. مطهری، مرتضی، عدل الهی، چاپ دوم، تهران انتشارات صدرا، ۱۳۸۵،
۵۱. مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی، صدرا، ۱۳۸۵،
۵۲. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، زرین، ۱۳۸۲،
۵۳. مفید، محمد بن محمد، امالی، نشر آدینه سبز، ۱۳۹۴،
۵۴. میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹ ش،
۵۵. نهج البلاغه، سید رضی، تصحیح: صبحی صالح، نشر هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق،

۵۶. همیلتون، مللکم؛ جامعه شناسی دیف، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تیان.
۵۷. یادداشتهای استاد مطهری، صدرا، تهران، ۱۳۹۱ش،
۵۸. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۱۷ به نقل از: محمدجواد لاریجانی، نقد دینداری و مدرنیسم، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

A reflection on the ways to protect culture in religious teachings and the role of religion in the culture of society

Masoud Talebi Moghadam¹, Behnam Abbasi aval²

¹ Ph.D. in Science and Quran and Hadith of Qom University of Quran and Hadith (corresponding author masoud.t.m1990@gmail.com)

² Director of Islamic Education and Training Department of Farhangian University

Abstract

By calling people to monotheistic beliefs, values and norms, Islam aims to form a single world society and culture; A culture that is based on common human nature. From the point of view of Islam, the real life and development of a human depends on his intellectual and cultural life. Therefore, on the one hand, in order to preserve life and cultural identity, it emphasizes the negation of indifference towards non-monotheistic values, and on the other hand, by negating racial animosity, social attraction and repulsion and Cultural guides Muslims in the natural and divine direction. The present research aims to investigate the role of religion in the cultural formation of the society by descriptive-analytical method and by using library sources and to explain the solutions for the preservation of culture from the point of view of religious teachings. The results of this research indicate that culture is always faced with a multitude of changing conditions in its life process, and in heterogeneous conditions, newer needs are met and require answers. Therefore, in order for religion to be able to maintain its permanent presence in the changing conditions of human life with effective social and cultural theorizing, basic mechanisms such as following divine laws, forming a righteous government and leadership, spreading justice establishing unity in the society, Jihad, self-belief and self-sufficiency in all fields, has embedded cultural resistance. Conceptualization of the words culture, religion, civilization, protection and Islamic culture; etymology of culture; Relativity of religion and culture, the role of religion in the culture of society and the ways of protecting culture from the point of view of Islam are among the topics that the current research has addressed.

Key words: religion, culture, protection, culture building, teachings of Islam.